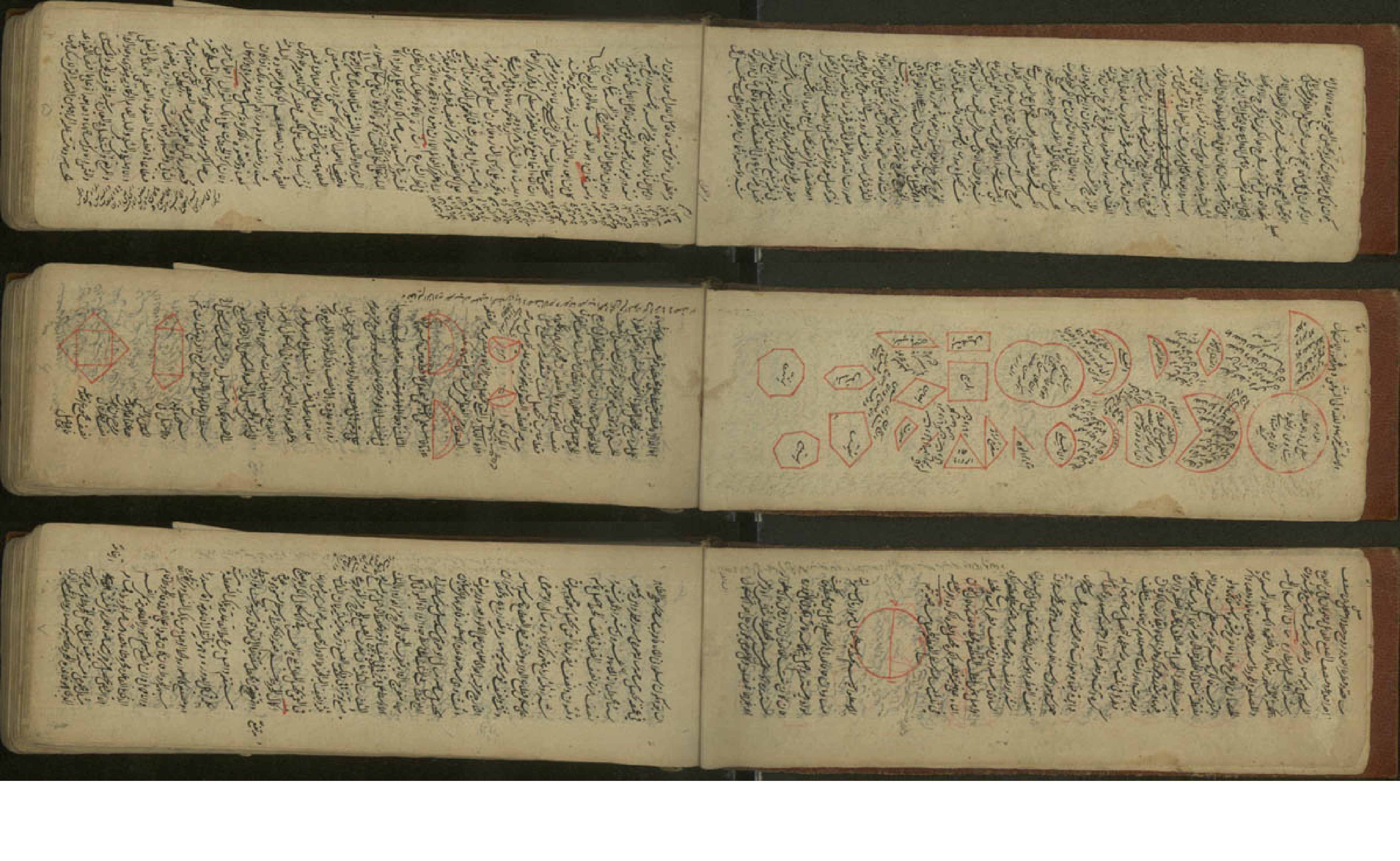
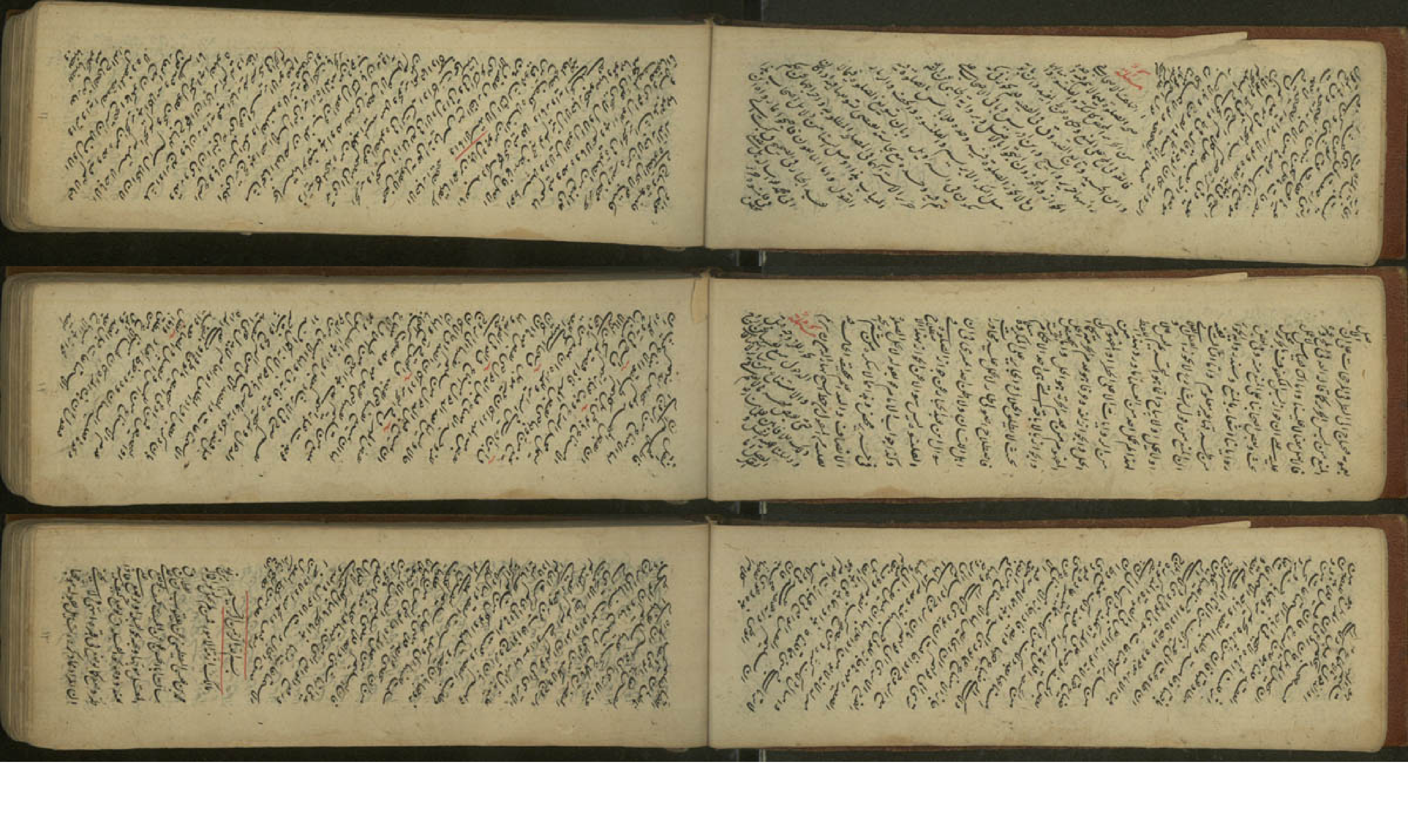


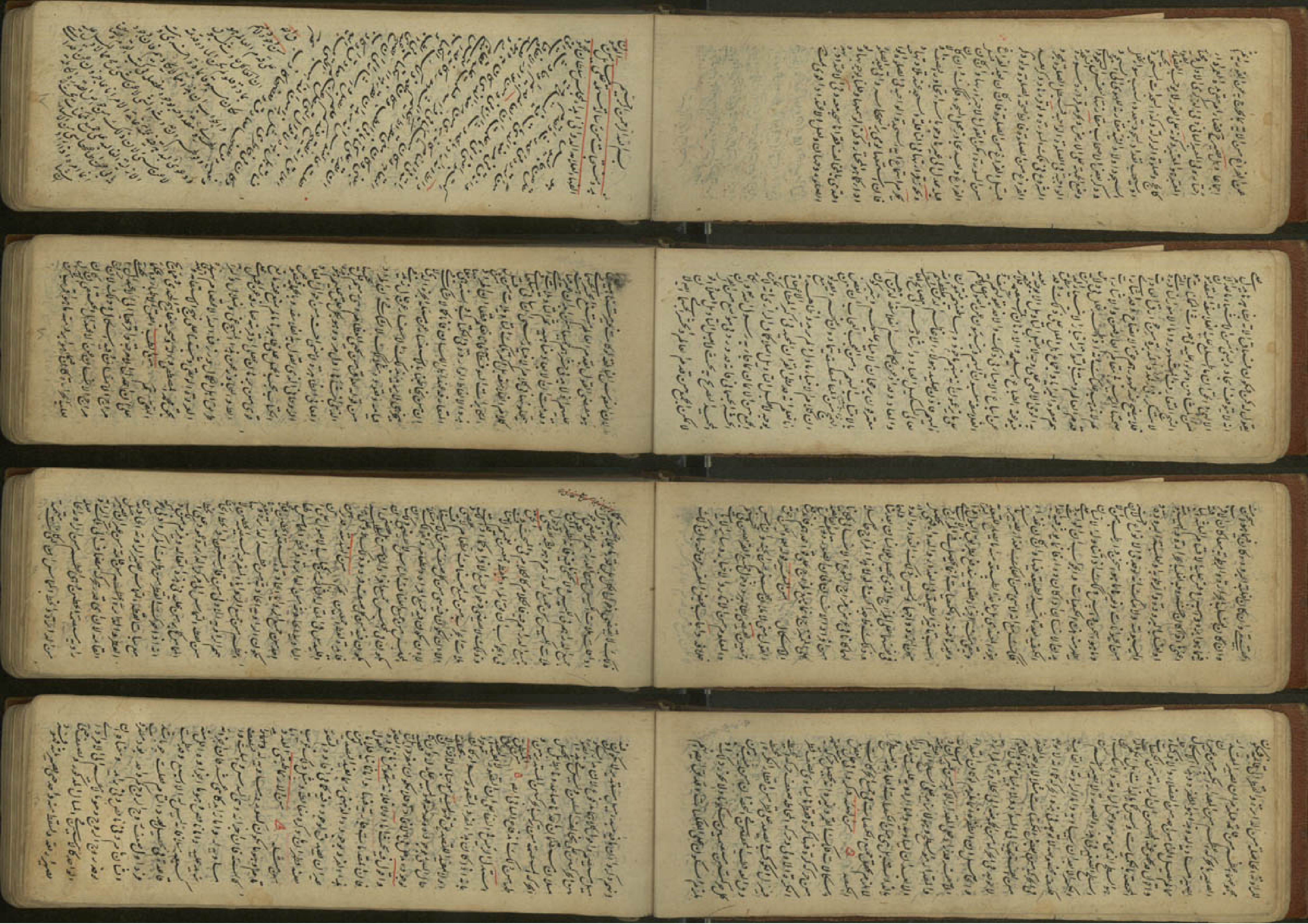


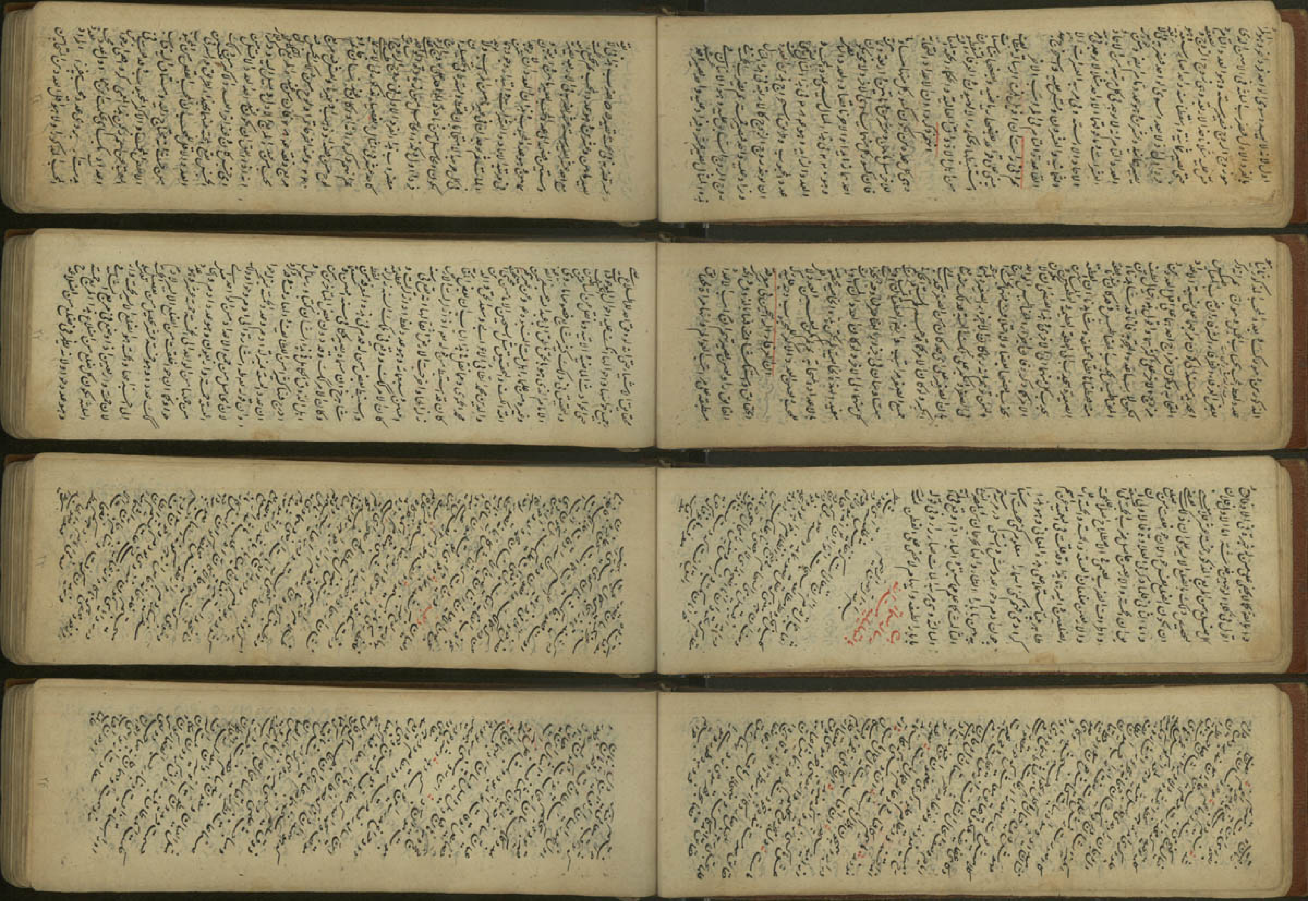


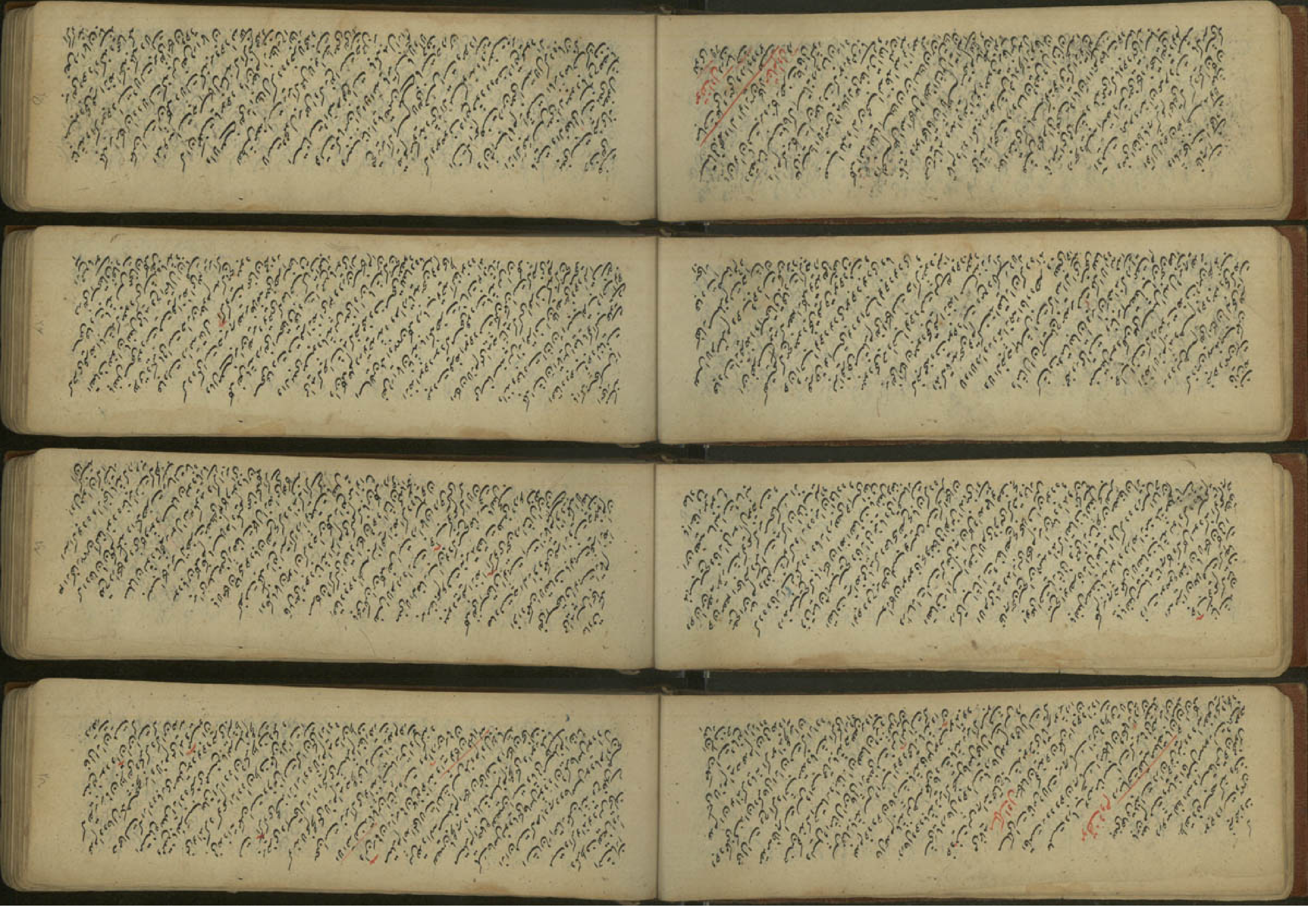


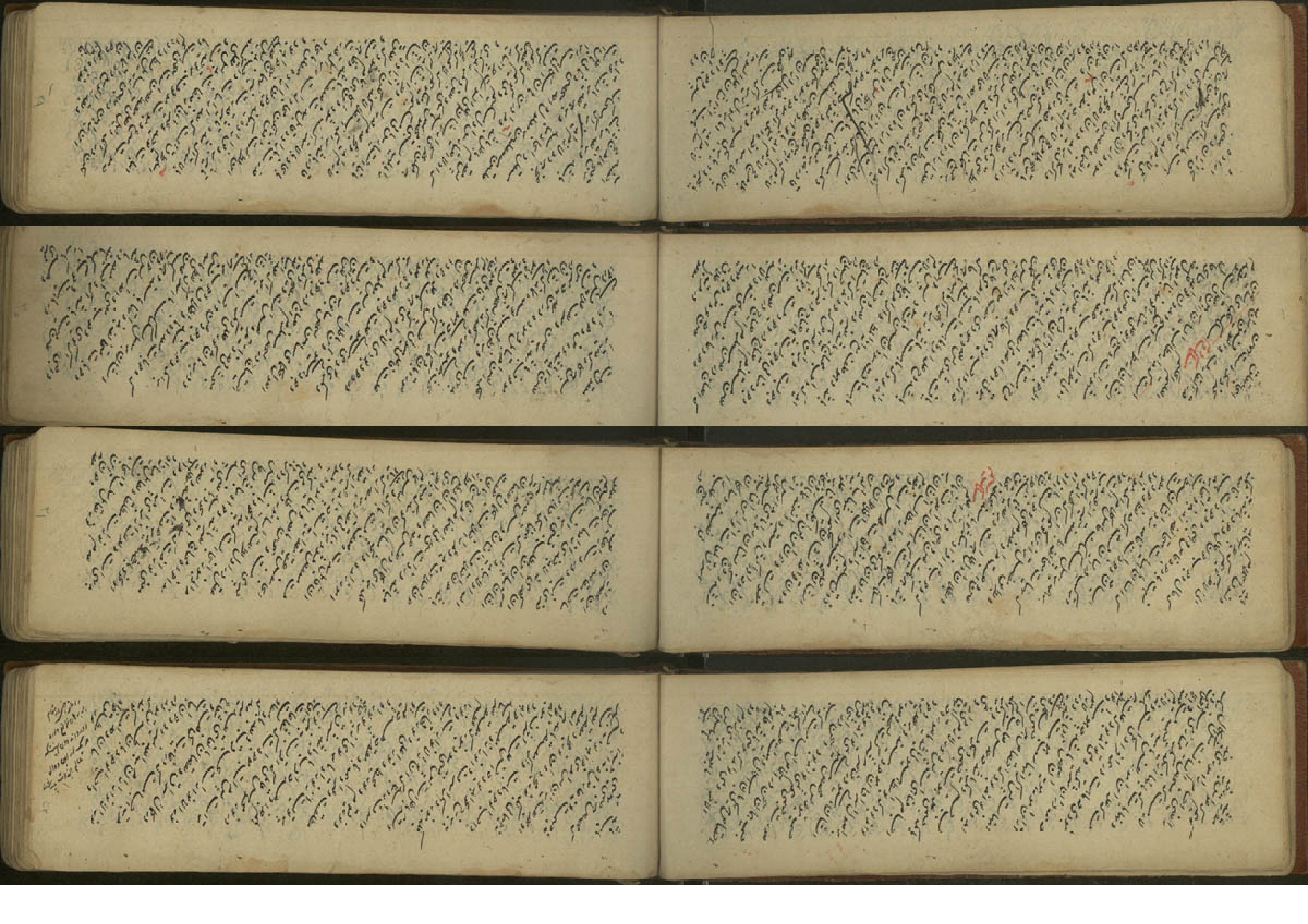


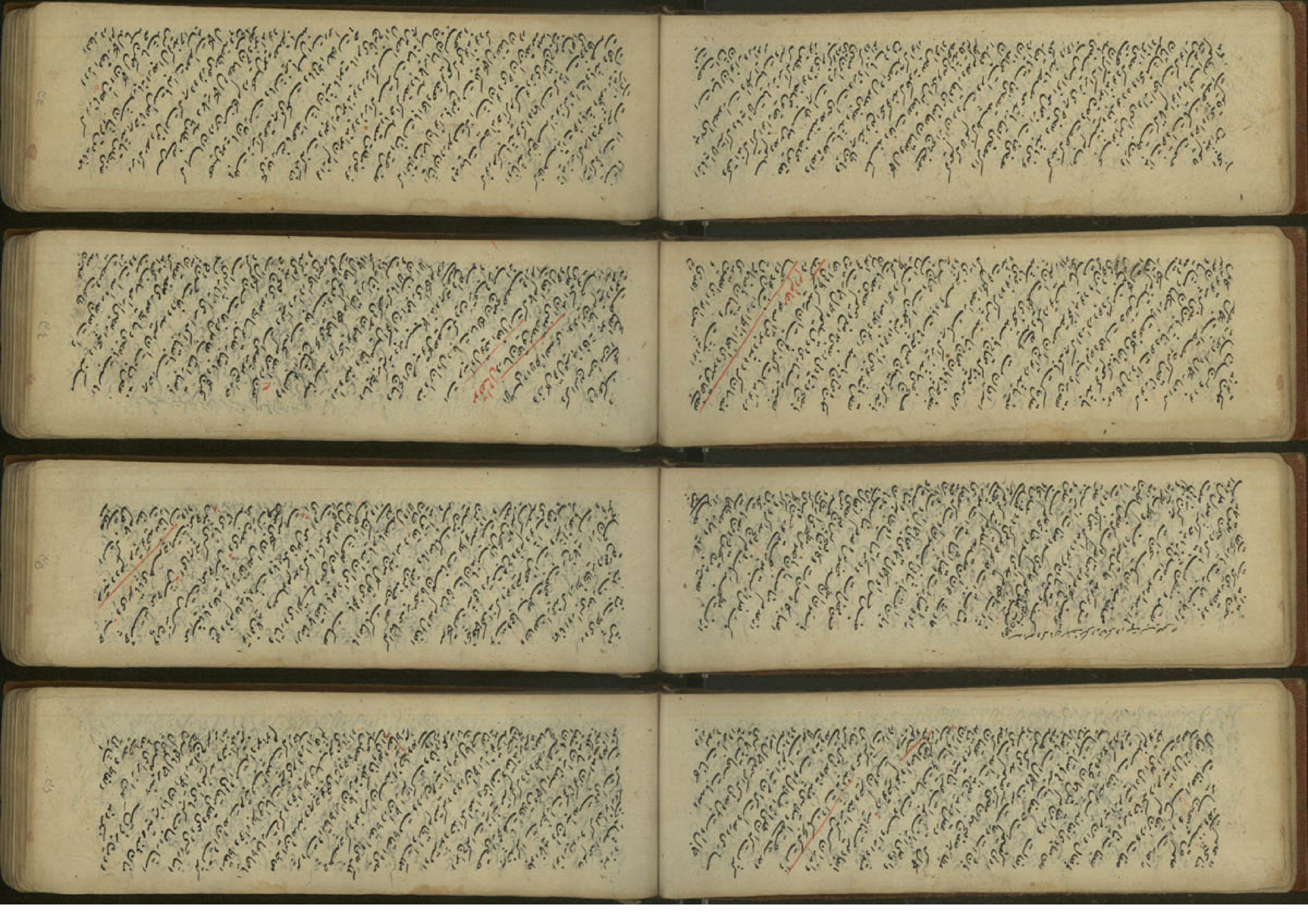


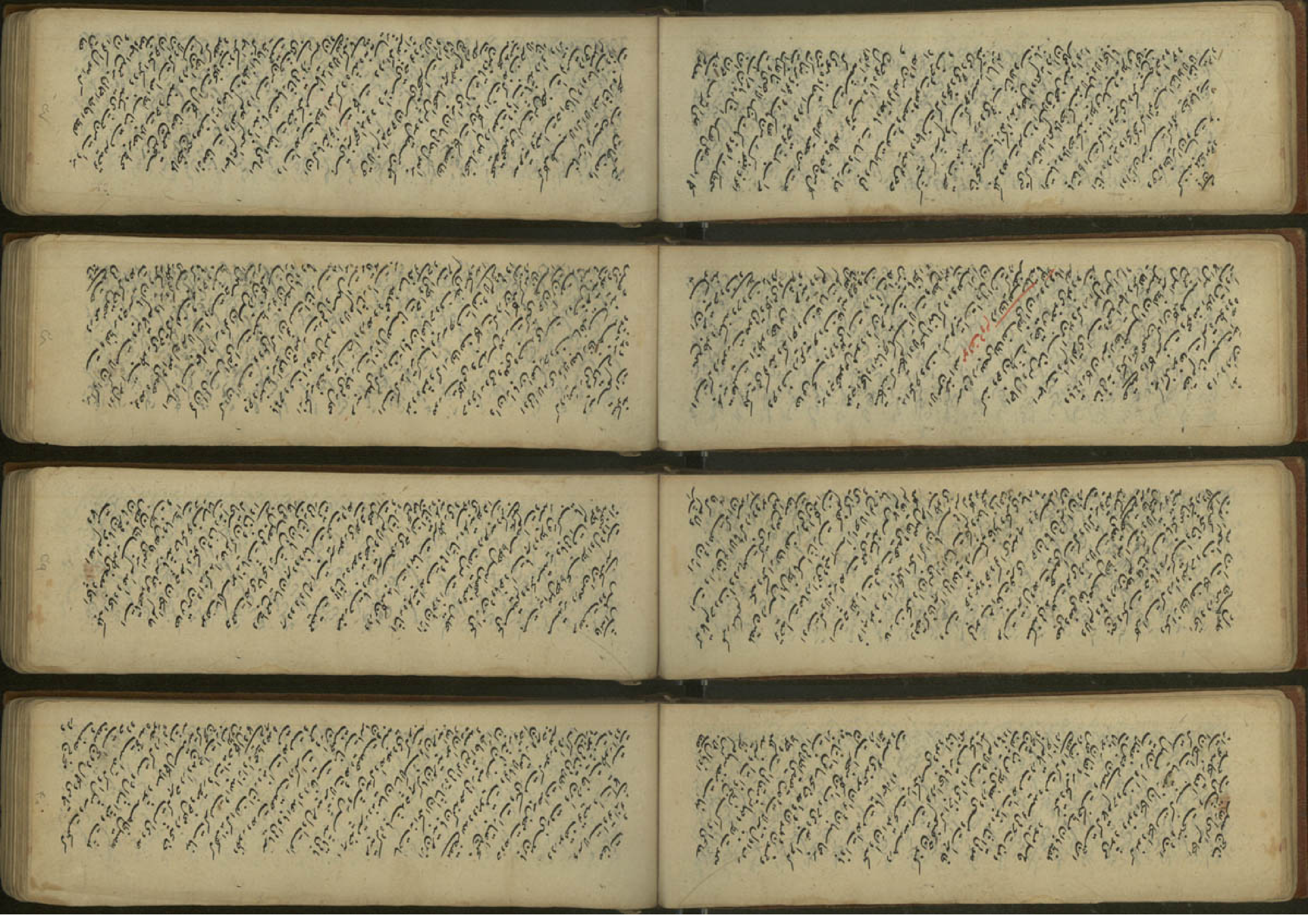


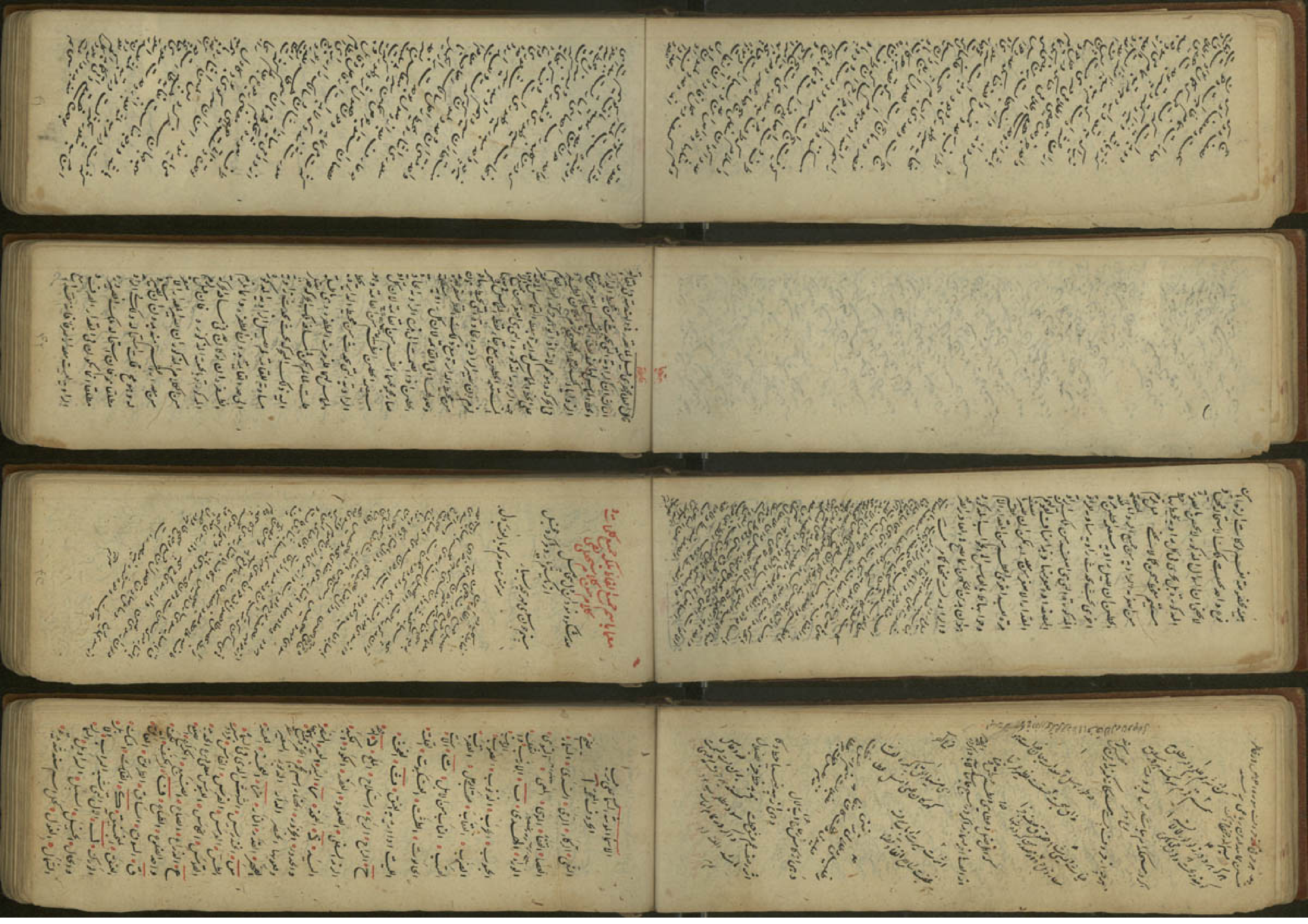






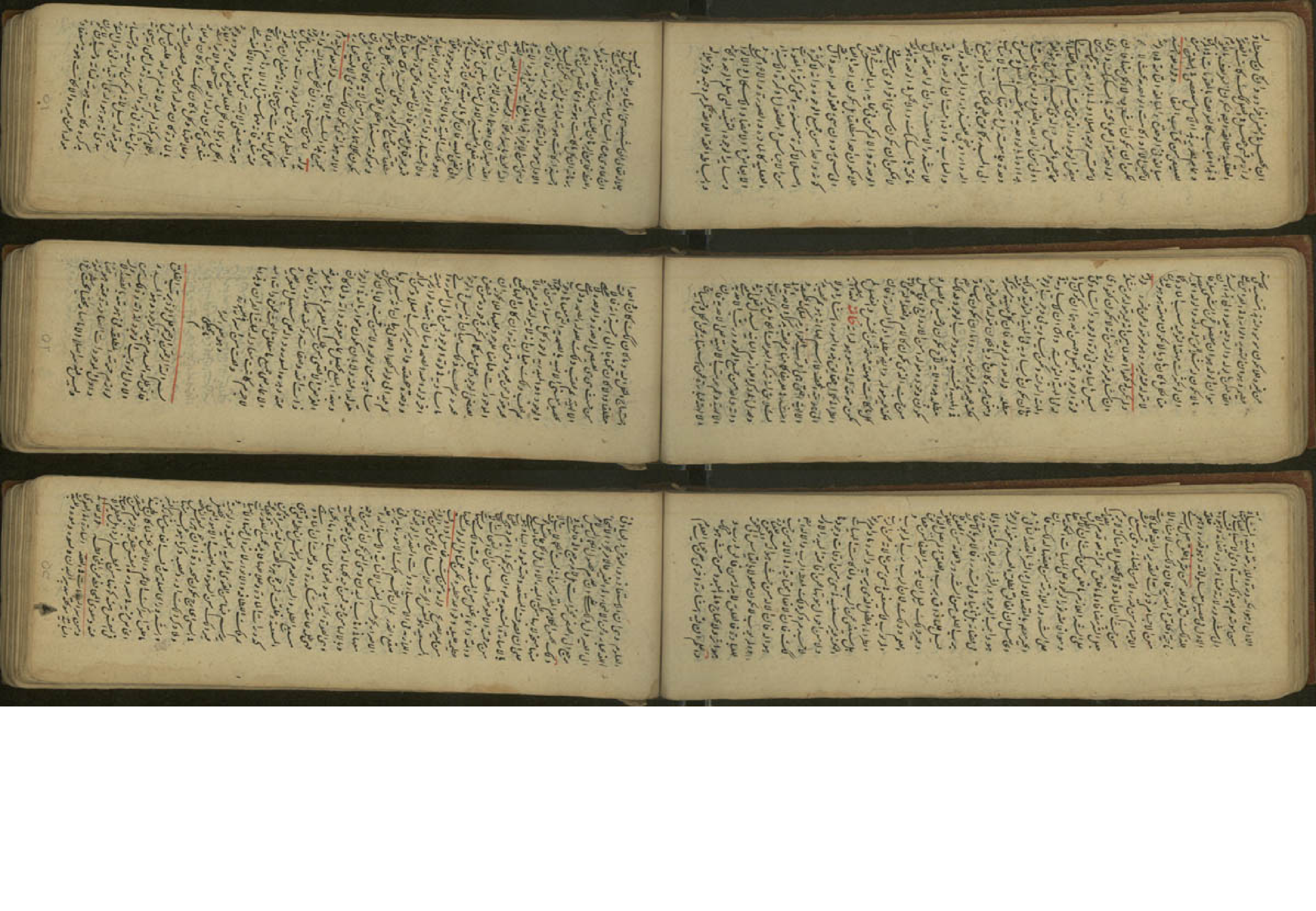












[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانك اللهم [illegible]

[illegible]

شار من غير ان يحتاج الى الاكتساب بل و[illegible]

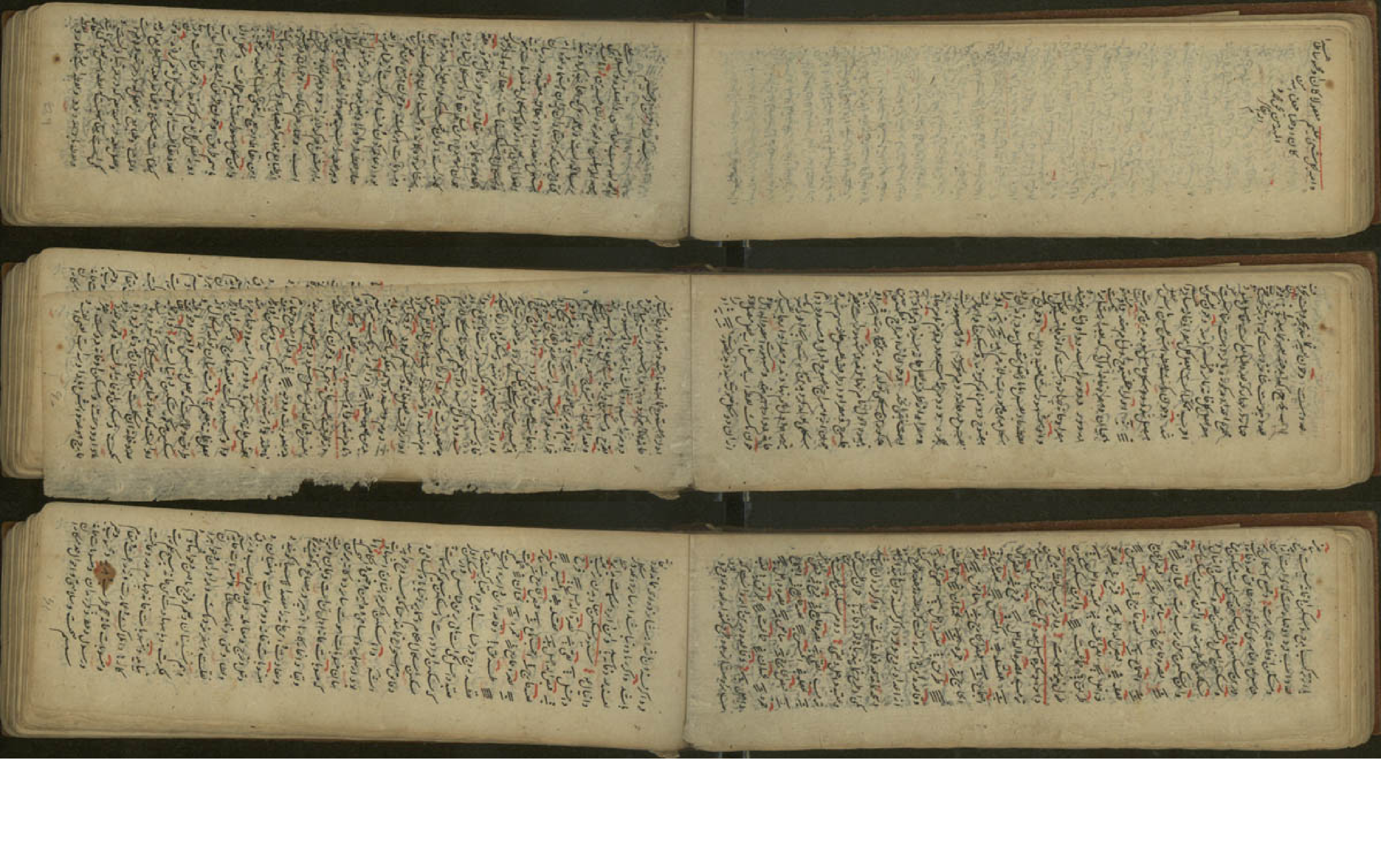
بقوة القدسية فالقوة الاولى تسمى [illegible]

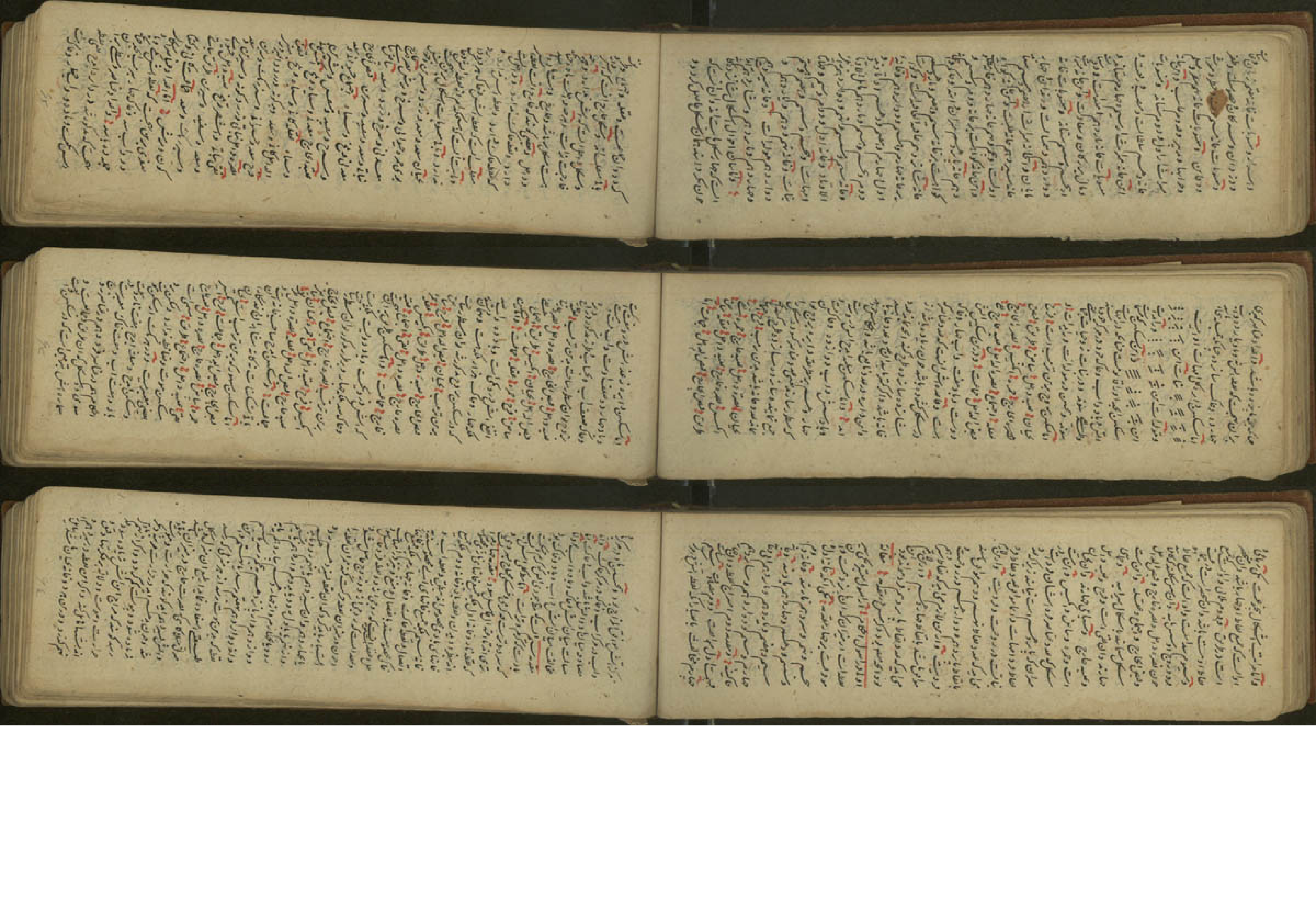
والثانية [illegible] بالقوة الكمالية [illegible]

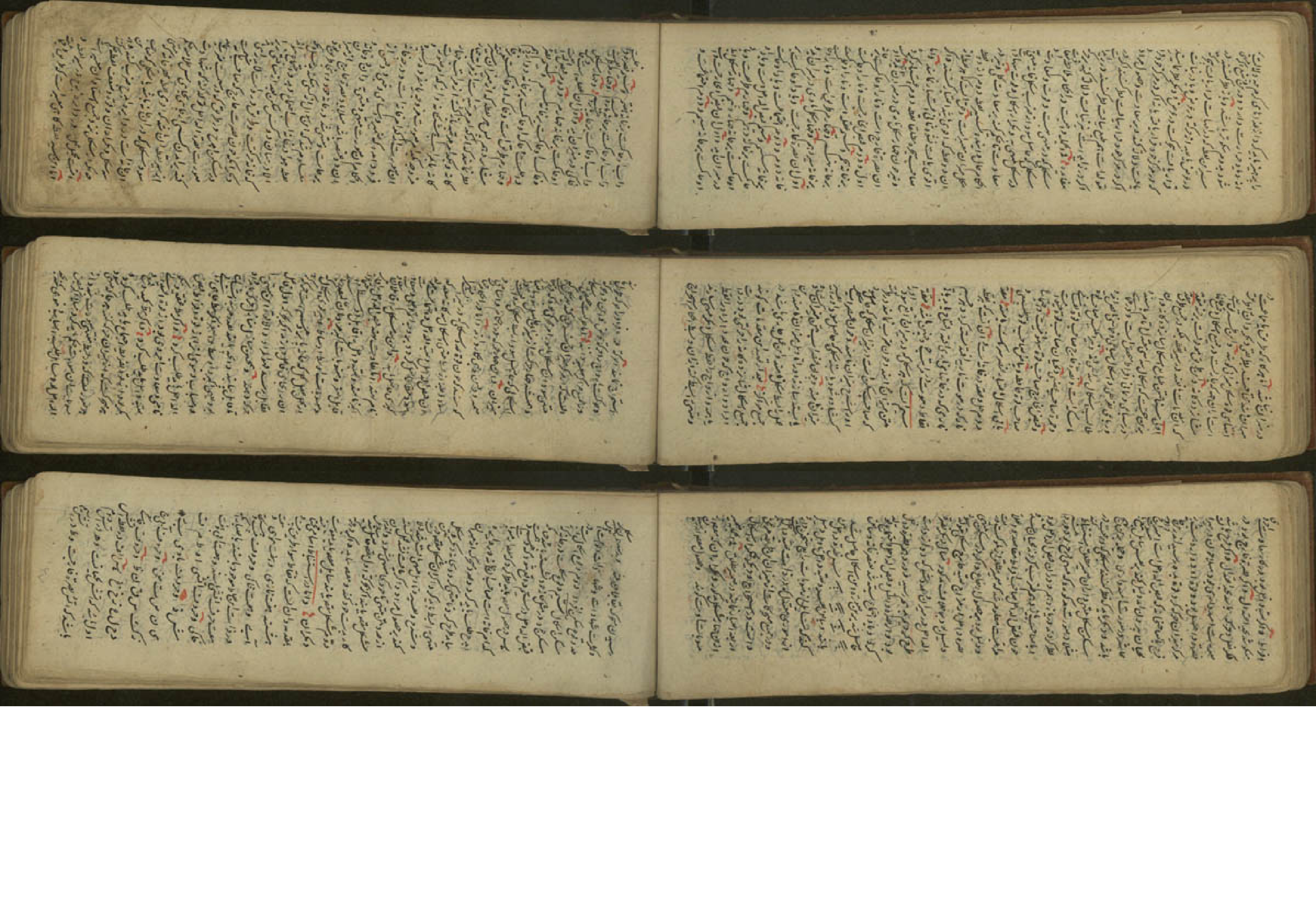
[illegible]

شار من غير ان يحتاج الى الاكتساب بل و[illegible]

[illegible]









بود از عقاب حکم کند و مراد و برآمدن مقصود
اگر سوال از جائی بود از حل جای حکم کنند و این
البته مراد و [illegible] در روز و [illegible] صاحب [illegible]
بر برج ناپس [illegible] و [illegible] در حل و عقد و [illegible]
که ساکن مثلث ابرج [illegible] ساکن ابرج حل و
کنند بر [illegible] که این دو سکل که صاحب خانه
اند امتزاج دهند و نظر [illegible] که در [illegible]
حل و عقد مثلا سوال سائل در خانه هشتم بود و
سکلی که واقع بود در خانه هشتم قبض الداخل بود
و چون این سکلی که صاحب [illegible] در دایره
هشتم خارجیت و سکلی که صاحب [illegible] در دایره
مثلثه ابرج [illegible] و چون در همه [illegible]
دهند قبض الداخل شود و در میان این [illegible]
الداخل که در خانه مطلوب جماعت حاصل گردد
و [illegible] و معلوم است که سوال
سائل [illegible] است [illegible]
جماعت [illegible] که مراد سائل بر آید [illegible]
جماعت موجود بود [illegible] باشند که در کدام خانه
است و در ان [illegible] حکم کنند و
اگر جماعت [illegible] باشد [illegible] کنند در خانه [illegible]
و حکم کنند و همه بر این مثال بود فصل [illegible]
در بیان امر حقیقی و مجازی [illegible] سکل
باشد که از میان دو سکل حاصل شود [illegible]
[illegible] مثلا در خانه [illegible]
[illegible] بود و قبض الخارج بود و در خانه اول
[illegible] خارج [illegible] که میان ایشان حاصل
شود [illegible] حقیقی [illegible]
[illegible]
و قبض الخارج بود و صاحب [illegible]
[illegible] فصل [illegible]

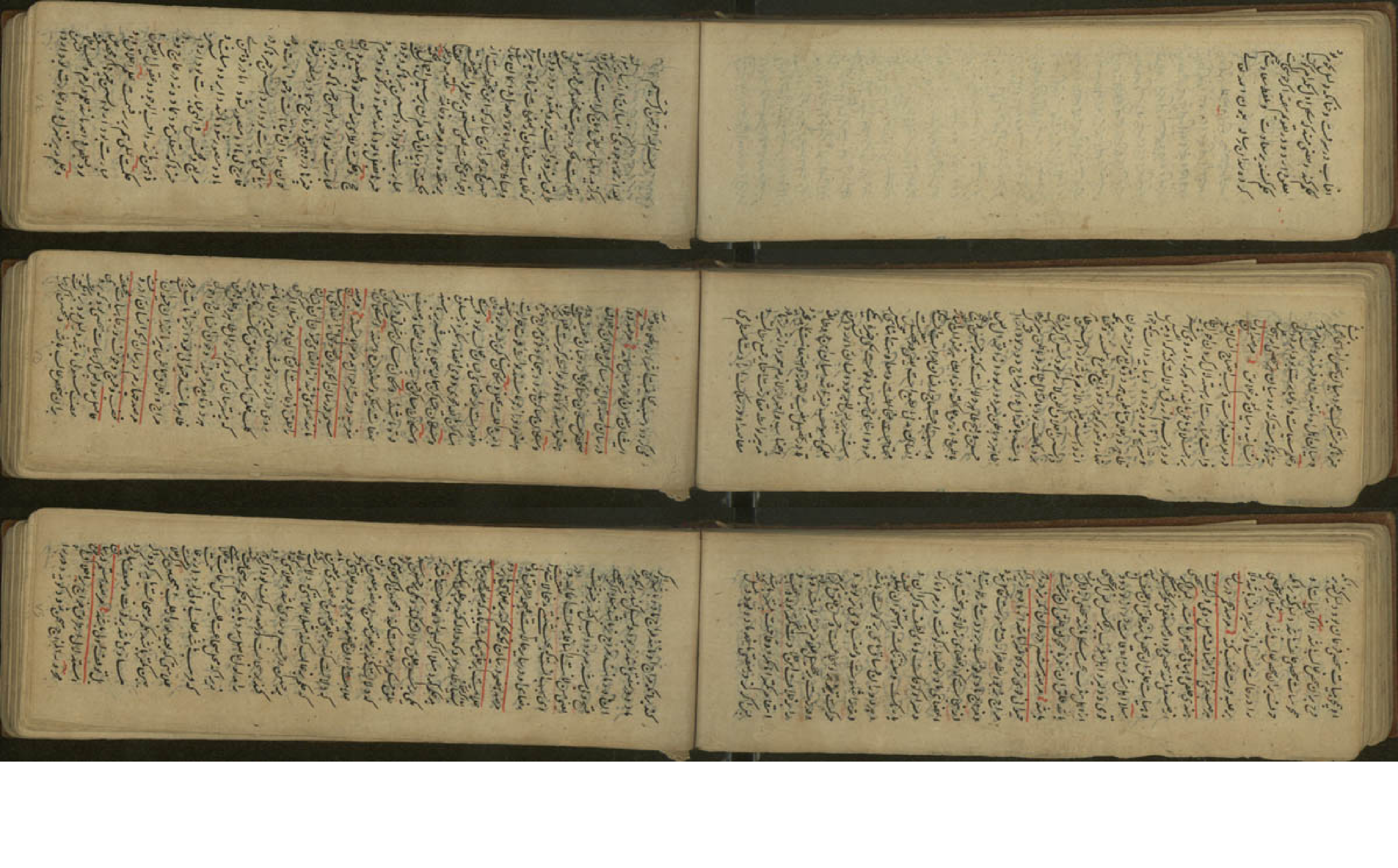
دوم بود [illegible] و صاحب [illegible] است در
سکل ابرج [illegible] در خانه [illegible]
باشد و در اول [illegible] داخل [illegible] از میان [illegible]
[illegible] حاصل شود و [illegible] مجازی زیرا که
نصرة خارج و عتبه داخل [illegible]
دو دایره [illegible] حکم بر خلاف مذکور باشد [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]

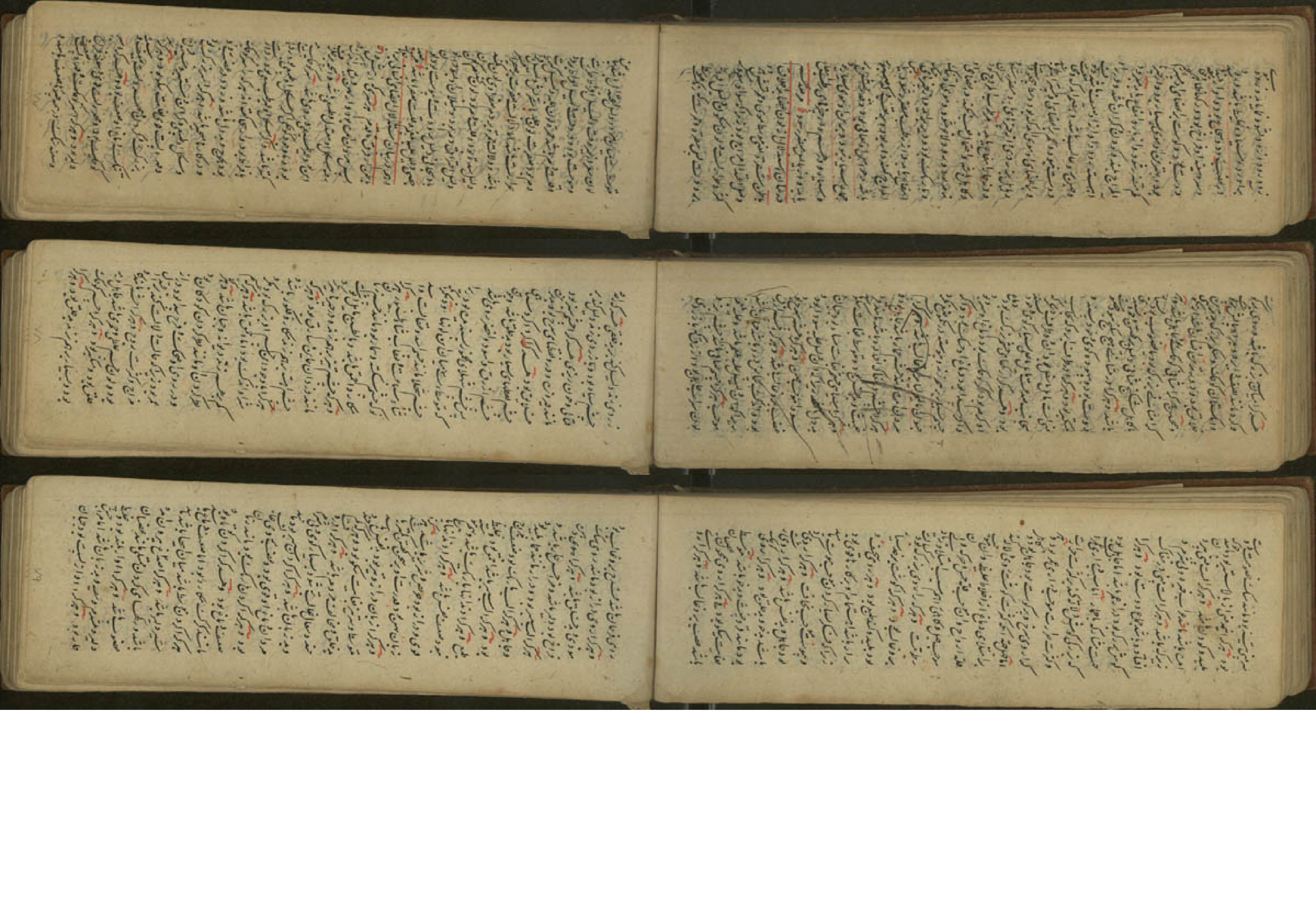
اندر ترتیب مذکور [illegible]
باید که هر سوال [illegible] باشد [illegible] خانه مراد
نماید و حکم کنند [illegible]
فصل [illegible] در بیان [illegible]
[illegible]
[illegible] سکل [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible]
فصل [illegible]
[illegible]

نماند [illegible] که ثابت شود [illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] سکال [illegible] حکم نماید

سعادت و از جمله سکال [illegible] حکم نمایند بحصول
مراد اگر مراد اتصال باشد [illegible]
[illegible] سوال سائل [illegible]
[illegible]
[illegible] حکم کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] حکم نمایند بحصول مراد

مراد اگر مراد اتصال باشد [illegible] حکم
کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]





باشد امام جنس بارد بود و هر کرا او از بلند فی
سکو باشد احمق و بلید بود و از بجا گفته اند جنس
والعقل لا یجتمعان و هر کرا سخن زود گوید بلید بود
و هر که نرم آواز باشد و تیز مغضوب و بخیل
و هر کرا آواز دراز باشد حسیس و ناکس باشد
و هر که او از بیم و درشت بود او کول و فراخ
شکم باشد هر کرا دهن تنگ باشد بخیل بود و
هر کرا دهن پهن باشد بخات و عاقل باشد و
هر که اکوشت بر اعضا بسیار بود و سخت بلید بود
و هر کرا کوشت نرم باشد سخت دیرک باشد
شتاب و سیل زیرک بود بیا نفی
و میل بلید بود و هر که ابدان کلان
استخوانش قوی بکارد و سیت بود و هر
کرا سینه فراخ بود و بزرگ و پر موی بجا
باشد زیرا که فراخی سینه و بسیاری موی
حرارت باشد و حرارت موجب آبات و هر
که سینه کوچک بود و خالی از موی ضعیف
بود و هر کرا شکم بلند بود جاهل باشد
و هر کرا شکم بزرگ باشد هشیار و دانا
بود و هر کرا پشت پهن باشد متکبر و معجب
بود و هر کرا پشت خمی بود بد خلق باشد و
هر کرا پشت راست بود نیکو عقل باشد و هر
کرا دست دراز بود تا بحدی که بزانو رسد
متکبر و بزرگوار باشد و هر کرا کف
دست نرم بود عظیم زیرک و عاقل باشد
و هر کرا کف دست قوی و کوتاه بود

احمق باشد و هر کرا کف دست تنگ و باریک
باشد بخیل و هر کرا ابیه سمین بود و مانند زنان
نفس باشد هر کرا ابراله پیچ کم باشد
بایشت همواره روی بعقل و دانش باشد و هر
کرا زانو قوی و صبانی بود قوی نفس باشد و
هر کرا زانو تنگ و کمانی بود ضعیف نفس
و هر کرا ساق سیم خیط بود بخیل و بی شرم
و هر کرا ساق عصبانی بود عظیم نفس باشد و هر
کرا پاشنه باریک بود نیکو بود و هر کرا
پاشنه با عظم و ستبر بود شریر و بد جنس
هر کرا قدم عظیم و سخت بود بلید بود و هر کرا
قدم عصبانی و سخت باشد قوی جنس بود و هر کرا
قدم کوچک و لطیف بود ضعیف نفس باشد
و هر که را انگشتان بی کره بود مانند انگشتان
طیور و پیچ و بی شرم بود و هر که را انگشتان
راست و هموار بود بغایت نیک باشد الی آخر
در جمیع صورها چه متوسط و معتدل بود بهتر و نیکو
باشد و حقیقت علوم واسطه جامعت دارند
میکند از امام شافعی که گفت چون ازمکه بعزم علم
علم فراست بمصر و شام رفتم و کتبی که در علم
فراست نوشته بودند بدست آوردم و در
این رنج بسیار بردم و بوقت مراجعت
رسیدم مردی سرخ روی زرد ریش کبود
بدین چه که اشاره و علامات این کتب فراست
معلوم شده بود بیشتر مرا و ترجیح علم سیاه

و مارا برفاقت خود برد و دعوت کرد چون حاضر
گشتیم اسباب بجای در بایست بر و مهیا داشت
و هیچ دقیقه از دقایق رعایت مهمل نگذاشت
بر آنکه این معنی بر خلاف آنکه در علم مسطور
بود شاهد رفت بر دعوت عمری که در تحصیل این
فن صرف کرده بودم تحسری می نمودم با خود
اندیشه کردم که این کتب را تمام بشویم و بعد
بعد از آن انگویم و قواعد و احکام او بسیار
بکنم پس از ساعتی که کار طعام با نجام رسید
رخصت طلب کردم و در اثنای حلت خدمت کردم
و گفتم اگر وقتی بکه گذاری کنی محمد بن ادریس
طلب کن باشد که از عهده حقها که بر ان قیام
نموده بیکبار بیرون آورد و هر آخر آن
که کرده بود ضیافت این نوشته بجای دم
اینچه میگوید بر و بیابان مار از صحبت او
و از تمام کلام و جه تسلیم کرد و امام الصدق
علم فراست تحصیل انجا سید

بسم الله الرحمن الرحیم

امرأتان لقيتا رجلين فقالتا مرحبا
بابنينا و بابني زوجينا و بازوجينا هذا
الرجلان تزوج كل واحد منهما بأم الآخر فهما
ماتان امرأة وجدت مع رجل فأنكرها
فقالت لا تنكره فان امي ولدت امه و ام
ابيه بنت اخت خالتي هذه المرأة و
بنا الرجل وكذلك لو قالت امي ولدت ابيه
امه بنت عمة زوجة خاله و ابوه ابن اخ
ابيه فان قالت امي ولدت ام امه و ابوه
ابن عمة بنت اخت خالتي هذه جدته
ام امه فان قالت امي ولدت ام ابيه
ابوه ابن عمة ام ابن ابن اخت خالتي
هذه جدته ام ابيه فان قالت ام امي ولدت
امه و ابوه ابن عمة اخت خالة بنت اخت
خالتي هي اخته رجل وقف بباب مع امرأة
فقال له الرجل مرحبا باخي و ابن امرأة
قل لا اتك وابي ان تزوج امك قالت
هذا الرجل تزوج ام صاحب الدار و تزوج
هو بامرأة بعد ان طلقها فاولدها ابنا
وهو الذي خاطبه الرجل وكان صاحب الدار
اقران الرجل ابنه صدقه الرجل ولم يكن له
اب معروف بنت شبيه منه وطفل

النجاجان جميعا رجل مات و ترك خاله
ابن عمه وبنت ام اخيه و ترك امه حماته
ابيه فهما ابواه و يحوزان كل شيء و خالته
رجلان كل واحد منهما عم الآخر
ان الرجلين تزوج كل واحد منهما بام الآخر
فرزق كل واحد منهما ابنا فالابنان كل
واحد منهما عم الآخر رجلان كل واحد
عم ابي الآخر جوابه ان الرجلين تزوج كل
واحد منهما بام ابي الآخر رجلان كل
منهما خال ابي الآخر جوابه ان الرجلين تزوج
كل واحد بام ام الآخر رجلان كل واحد
منهما عم ام الآخر جوابه ان الرجلين تزوج
كل واحد منهما بابنه ابن الآخر رجلان
كل واحد منهما خال ام الآخر جوابه كواية ان
الرجلين تزوج كل واحد منهما بنت الآخ
رجلان احدهما عم الآخر والآخر خاله
جوابه ان رجلا تزوج امرأة و تزوج ابنه
امها ولد لكل واحد منهما ابن رجلان
احدهما عم الآخر والآخر خال ابيه جوابه
ان الرجلين تزوج احدهما ام الآخر والآخر
تزوج ام امه و ولد لكل واحد منهما ابن
رجلان احدهما عم الآخر والآخر عم ابيه
جوابه ان الرجلين تزوج احد منهما ام الآخر

الآخر و تزوج الآخر ام ابيه فولد لكل واحد
منهما ابن رجلان احدهما خال الآخر
والآخر عم امه جوابه ان الرجلين تزوج
احدهما ابنة الآخر و تزوج الآخر ابنة ابيه
فولد لكل واحد منهما ابن رجلان
احدهما عم الآخر وخاله فهذا رجل تزوج
من ابيه اخت من ام فرجها منه وله
ابنا فالرجل عم الابن وخاله فان كان الرجل
الرجل امرأة فهي عمته وخالته رجلان
جد ام الآخر وجد ابيه فهذا الرجل تزوج
بنت ابنه من ابن ابنه له آخر فولد بهما ابن
فالشيخ جد ابن الابن جد امه رجلان
احدهما جد ابي ام الآخر وجد ام امه وجد ابي
ابيه وجد ام ابيه فهذا الرجل تزوج بنت
ابنه من ابن ابنه آخر فولد ابن عم زوج
من ابن ابنه آخر وله بنت عم تزوج
بنت البنت من ذلك فولد بهما ابن رجل
من الابن الى امه وجد ام امه وجد ابي
ابيه وجد ام ابيه جد ابو ام اخر المال
ليس بابن الملاعنة هذا الرجل تزوج ابن
اخيه ابنته فولدت له غلاما فمات الغلام
بعد ابويه و ترك اباه امه فالمال له لانه
ابيه ابو جده و ورث المال جده و دون
ابيه هذا الميت فقد ابوه رجل
من ابنه و اخوة و اخوات هو بينه
الاكال و اولاده هذا رجل تزوج اخته من جهة

له ولد وله بنتها أولاد ثم مات فلا نصيب لهم
وهو خال ولده [illegible] رجل مات وخلف أخا
خال ولده وورثه خال ولده فهذا رجل تزوج
بامرأة وتزوج ابنه بأمها فرزق الابن [illegible]
ابنا فمات الرجل بعد ابنه وخلف أخاه
ابنه الذي هو أخو امرأته فالمال له
رجل مات وخلف بنين وبنات وإبل
كثيرة ولا يرثه أحد فهذا رجل اشترى عبدا
وأوقفه وحبسه على الكعبة ولا يرث أحد
رجل مات وخلف أخا وخالا وورثه
الخال دون العم فهذا رجل تزوج أخوه
لجدته أم أمه فجاءت بابن فهو خاله وهو
ابن أخيه لأبيه فهو أولى بالميراث من العم
وله وجه آخر وهو رجل تزوج بامرأة و
تزوج ابنه أختها فولدت كل واحدة منهما
ابنا فابن الكبيرة هو خال ابن الصغيرة وهو
ابن أخيه لأبيه قيل لرجل [illegible]
في الحرة [illegible] حتى تصيب ميراث [illegible]
[illegible] إن كان [illegible]
أنت حتى تصيب ميراث جدك [illegible]
فهذا رجل مات وترك [illegible]
بنتا وأبناء [illegible] هو المخاطب و
ترك [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

هذه مغالطات تتعلق بالشكل الأول

شبهة أنه يصدق قولنا كلما كان الإنسان فرسا
كان [illegible] وكلما كان الإنسان [illegible] كان
زوجا حلها أن [illegible] الكبرى [illegible]
[illegible] فلا ينتج الشكل الأول
[illegible] شبهة قولنا زيد فرس [illegible]
كل من قال أن زيدا [illegible] أن زيدا [illegible]
وكل من قال أن زيدا حيوان فهو صادق
حلها أن [illegible]
من قال أن زيدا حيوان فهو صادق في
جميع أفراده [illegible] وإن أريد
صادق في بعض أفراده فالنتيجة [illegible]
وإن كل من قال أن زيدا فرس فهو صادق
في بعض أفراده وهو أنه حيوان
وغير ذلك شبهة [illegible] وكل [illegible]
الزوج [illegible] فرد [illegible]
[illegible] الإنسان حيوان والحيوان [illegible]
وأما فرس مع الإنسان [illegible]
وأما فرس [illegible] وكل خاص فهو عام [illegible]
[illegible] خاص وغيره مع كل خاص [illegible]
أو غيره حلها [illegible]
المنفصلة الحقيقية [illegible]
شبهة أنه كلما صدق الخاص صدق العام
وكلما صدق العام لم يلزم أن يصدق الخاص

ينتج كلما صدق الخاص لم يلزم أن يصدق الخاص
حلها أن [illegible] الكبرى [illegible]
إذ صدق العام لم يلزم أن يصدق الخاص
[illegible] صدق الخاص [illegible]
فلا يكون الكبرى كلية شبهة في بيان [illegible]
الممتنع في الخارج وهي أن [illegible]
الباري فهو موجود لأن كل ما هو شريك
فهو مشارك له في النوع وإلا لما كان شريكا
له وكل ما هو شريك الباري في النوع فهو [illegible]
لذاته وهما ينتجان من الشكل الأول [illegible]
شريك الباري فهو واجب لذاته [illegible]
واجب لذاته فهو موجود ينتج كل ما هو شريك
الباري فهو موجود وهو المطلوب حلها
أنه [illegible] شيء من [illegible]
شيء منهما إن [illegible] موضوع موجود [illegible]
[illegible] فإنه ليس شيء من
الأشياء موصوفا بأنه شريك الباري
وأنه موصوف بأنه شريك له في النوع
[illegible]
شبهة أن [illegible] الإنسان [illegible]
[illegible] الإنسان [illegible]
حلها أن [illegible]
[illegible] مركبة من إيجاب وسلب [illegible]
بالإيجاب ينتج وبالسلب [illegible] شبهة [illegible]
[illegible]
[illegible] إيجاب الصغرى في الشكل الأول

الأول حلها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الصغرى والكبرى [illegible]
[illegible] الصغرى [illegible]
[illegible] الكبرى [illegible] الشكل شبهة بعض الموجود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعض [illegible]
قياس الشكل الأول [illegible]
[illegible] كلما كان الشيء ليس بجسم [illegible]
جسم [illegible]
موجبة [illegible]
[illegible] حلها [illegible]
[illegible]
كلما كان الشيء ليس بجسم وهو موجود وهو جسم
[illegible]
[illegible] شبهة [illegible]
[illegible] أنه يصدق قولنا كل
[illegible] وهو مركب من [illegible]
[illegible]
مركبا من الوحدات فهو ليس بزوج [illegible]
وكل ما ليس بزوج من الأعداد فهو فرد [illegible]
ينتج كل ما لا يكون مركبا من الوحدات فهو

كل فرد مركب من الوحدات وكل ما لا يكون مركبا
من الوحدات فهو مركب من الوحدات [illegible]
[illegible] حلها أنه لا نسلم صدق الكبرى [illegible]
كلما ليس بزوج من الأعداد فهو فرد [illegible]
من الأعداد [illegible]
[illegible] زيد إنسان والإنسان كلي [illegible]
حيوان الحيوان جنس [illegible]
الإنسان جنس حلها منع كلية الكبرى [illegible]
[illegible] الإنسان [illegible]
الإنسان [illegible] حلها منع [illegible]
[illegible]

هذه مغالطات تتعلق بالشكل الثاني

شبهة [illegible] الإنسان [illegible]
الإنسان [illegible] للإنسان [illegible]
ليس بإنسان [illegible] الإنسان [illegible]
ولا شيء من [illegible]
ينتج الإنسان ليس [illegible] حلها أن
الصغرى مانع [illegible] الكبرى لأن [illegible]
[illegible] الأكبر [illegible]
[illegible]
صادق [illegible] الذي [illegible]
[illegible] الأكبر [illegible] الكبرى
كل [illegible] الأكبر [illegible] الكبرى كلية
ينتج شبهة [illegible] واجب [illegible]
[illegible] ليس [illegible] واجب [illegible]
ينتج [illegible] ليس [illegible]

[illegible] النتيجة صادقة لأن
[illegible] ليس [illegible]
[illegible]
[illegible] الذي هو الواجب [illegible]
في [illegible] شبهة
الإمكان ليس علة للحاجة إلى المؤثر [illegible]
شيء من الإمكان [illegible] للحاجة إلى المؤثر [illegible]
أن يقول إن [illegible]
كل ما هو علة للحاجة إلى المؤثر فهو ضروري
أن يكون علة للحاجة إلى المؤثر [illegible]
[illegible]
[illegible] أن كل ما هو علة إلى المؤثر
فهو ضروري أن يكون علة للحاجة إلى
المؤثر بهذا المعنى وإن [illegible]
الخارجية [illegible]
كل ما هو علة للحاجة إلى المؤثر [illegible]
شيء من الإمكان [illegible] أن يكون علة
للحاجة إلى المؤثر بهذا المعنى [illegible]
[illegible]
[illegible] كل ما هو علة للحاجة إلى المؤثر [illegible]
أنه لا شيء من الإمكان [illegible]
يكون علة للحاجة إلى المؤثر بهذا المعنى
[illegible] علة الإمكان للحاجة إلى
المؤثر

هذه مغالطات تتعلق بالشكل الثالث

ثم دليل المراد بالملازمة سوى وجوب اللازم على تقدير وجوب الملزوم ولو امكان وجود الآخر [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

فلزم القار تركب المسافة من اجزاء لا تتجزى [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

من المسافة يلزم الجزء عليها [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

يكون منتهى القدر [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

ومنع ما ليس بعلة [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

شبهة [illegible]

[illegible]

تلك المسالة وهذا الكلام كلامه في تلك المسالة
كذبه والتقدير انه صادق
البعض اي ان كان كاذبا يلزم ان يكون بعض
افراد كلامه في تلك المسالة صادقا والا لكان
هذا الكلام كاذبا لكن لا وجه في تلك المسالة
سوى هذا الكلام فيلزم صدقه وهو خلاف التقدير
فيلزم اجتماع النقيضين وهذه المغالطة [illegible]
وذكر في بعض وجوه [illegible]
الكاتبي في بعض [illegible] ان هذا الكلام
كان كاذبا يلزم ان يكون بعض افراد الكلام
في تلك المسالة صادقا الا ان صدق هذا [illegible]
من ترتب الكذب [illegible]
في تلك المسالة فيكون صدقه [illegible] اجتماع صدقه وكذبه
معا [illegible] المجموع [illegible]
بعض الكلام في بعض [illegible]
يكون [illegible]
يقول على هذا الكل لا بد ان يصدق [illegible]
[illegible]
صدق المسالة الجزئية التي هي بعض [illegible]
الكلية على تقدير كذبها [illegible]
او الكلام في هذه المسالة [illegible]
يستلزم صدق تلك الموجبة الجزئية التي [illegible]
بعدها واما ما ذكره شمس الدين السمرقندي [illegible]
ان في الجزء انما يصح بارادة الجزء فان [illegible]
القائل بقوله كل كلامي [illegible] هذا الكلام [illegible]
البعض لا شيء يلزم من صدق هذا الكلام
كلام اخر [illegible] والصدق والكذب على [illegible]

شيء واحد [illegible] يكون هذا الكلام كاذبا [illegible]
كلام في هذه المسالة غير هذا الكلام فلا يصدق
عليه انه كاذب [illegible] هذا الكلام وغيره
لكنه تكلم بهذا الكلام [illegible] ان هذا
الكلام كاذب وذلك لانه ان اراد دخول
هذا الكلام في هذا الكلام [illegible]
[illegible] هذا الكلام ويكون هذا الكلام خبرا
[illegible] هذا الكلام [illegible]
[illegible] في هذا الكلام [illegible]
[illegible] هذا الكلام كاذب [illegible]
[illegible] يكون بعض افراده صادقا [illegible]
[illegible]
لعدم تواردهما الصدق والكذب على شيء واحد
[illegible]
[illegible] الخبر [illegible]
هذا الكلام [illegible]
صادقا فيلزم تواردهما الصدق والكذب على
شيء واحد
بحث مغالطات تعلقت [illegible]
التي [illegible] الامام [illegible]
الكاتبي [illegible]
[illegible]
المدعي حصول شريك الباري في بعض الاوقات
لانه [illegible] لو كان الباري موجود
[illegible] موجود [illegible]

موجود في بعض الاوقات اما صدق المنفصلة
[illegible]
حقية المقدم فلان الباري واجب الوجود
لذاته وكل واجب الوجود لذاته موجود دائما
فالباري موجود دائما [illegible]
[illegible] المقدم في هذه المنفصلة [illegible]
في جميع الازمنة [illegible] في الاحوال
المذكورة [illegible]
[illegible]
[illegible] لا بد وان يكون
هذا المقدم [illegible]
[illegible]
لا يكون منافية للواجب لذاته الذي هو [illegible]
الوجود دائما [illegible]
[illegible]
واحد [illegible] مغالطة المدعي صدق [illegible]
في الجهات الى غير النهاية لانه لو لم يصدق
[illegible]
الى غير النهاية [illegible]
[illegible]

بحث الخارج [illegible]
[illegible] الكذب [illegible]
مغالطة المدعي ان بعض الانسان [illegible]
[illegible] صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] الانسان [illegible]
[illegible] مغالطة [illegible]
[illegible]

جسم [illegible] كل انسان حيوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المنفصلة [illegible]
[illegible] مغالطة
[illegible] المدعي [illegible]
[illegible] في الخارج [illegible]
[illegible]
مستلزم لارتفاع امر واقع في الخارج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المقدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الواقع [illegible]
[illegible]
[illegible] الواقع [illegible]
[illegible]

[illegible] الاستلزام [illegible]
[illegible]
[illegible] المقدم [illegible]
[illegible] الاستلزام في نفس الامر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاستلزام [illegible]
[illegible]
[illegible] هذا التقدير [illegible]
[illegible]

سمن ان يكون ثابتا في الواقع ضرورة ثبوت في الواقع ضرورة
لزومه لوجوده وعدمه ... ان نقول لو لم
يكن الشيء الذي بعينه والجنة موجود والشيء الموجود الذي
الشيء بعينه والجنة مع وجوده والنقيض المجموع لا يوجد
انتفاء جزء معين يجوز ان يكون منفاوة بانتفاء
كون الشيء بعينه والجنة **شبهة** الشيء الذي يكون
مستلزما لعدم وجوده مستلزما للمدعى لانه لا يخلو من ان يكون
ثابتا في الواقع او لم يكن لا جائز ان يكون عدمه
والا لزم المدعى فيكون موجودا او وجوده ولزوم
المدعى الملزوم لانه ... اذا الاول لزم من
انتفاء الشيء بعينه الجنة انتفاء وجوده ودون
يجوز ان يكون انتفاؤه وبالعكس وذلك **شبهة**
الشيء الذي هو اخص من المدعى لا يخلو من ان يكون
واقعا في الواقع او لم يكن فان كان واقعا
ثبوت المدعى وان لم يكن ثابتا يجب ان يكون
المدعى ثابتا في الجملة لانه لو لم يكن ثابتا
يلزم ان يكون الاخص مساويا له ...
المدعى ... فلا يكون ...
... انتفاء ... ان الشيء ...
... ان يكون ذلك انتفاء
كون الشيء اخص في هذا الجواب ... انه يمكن
... الاخص ... ان نقول ...
... الاخص من المدعى بل ... ان ...
انتفاء الاخص ... انتفاء المدعى لا لزوم
منه ان يكون عدم الخاص مستلزما لعدم ...
حتى يكون مساويا في العدم ... ذلك
ولكن لم ... ان الشيء الاخص من المدعى في ...

بعض الصور لا يجوز ان يكون مساويا للاعم كما ...
الذي انحصر في ... فان ذلك ...
من النوع وهو ... ولم ... لا يكون
في هذه الصورة **شبهة** المدعى لا ...
ان العدم لا يخلو من ان يكون شاملا لها ...
يكن فان كان شاملا لزم المدعى وهو عدم ...
وعلى تقدير تسليمه لا يكون ... ثابتا ... وان
لم يكن شاملا لزم المدعى ... عدم ...
بعض ... العدم ... المدعى ... بالعكس ...
... العدم ... ذلك ...
ان يقول لا يلزم من انتفاء المدعى على ذلك
التقدير لزوم عدمه ... بعكس النقيض
شبهة لو لم يكن المدعى ثابتا لزم انتفاء جميع الاشياء
لانه لو لم يثبت جميع الاشياء على هذا التقدير
لزم ثبوت بعض انتفاء الاشياء ...
... هذا التقدير لزم بعض الاشياء ...
بعكس النقيض ... لو انتفى جميع الاشياء
على هذا التقدير لزم بعض انتفاء الاشياء على
التقدير حتى ينعكس بعكس النقيض

هذه مغالطات متفرقة

ان المدعى احد الشمولين وهو ... كل
واحد من العموم ... لان احدهما ...
كل واحد منهما لا يخلو اما ان يكون ثابتا او
لم يكن فان كان ... وان لم يكن ...
يكون ... ذلك ...
وهو ... كل منهما لا يخلو اما ان كان ثابتا او

لم يكن فان كان ... وان لم يكن ...
... الاول ... الشمول ... لانه ...
ان يحكم بعكس النقيض وهو ...
من النقيض بعكس بعكس النقيض ... **شبهة**
المدعى ان التقسيم من ... الاحبات باطل لانه
لو كان ... لزم احد الامرين اما ...
انقسام الشيء ... الى ... اما بيان لزوم
احد الامرين فلانه ... التقسيم وهو ...
... اما ان يكون احدهما اولا وايا ما كان يلزم
... واما ... لم يكن ...
... احدهما وهو ...
... وايا ما كان يلزم الامر الثاني ...
بيان انتفاء اللازم ...
... لم لا يجوز ان يكون احدهما ...
التقسيم ... كل واحد من ...
لانه ... منهما ...
... او نقول لم لا يجوز ان يكون
احدهما ... احدهما ولا يلزم
هذا انقسام الشيء الى نفسه والى غيره ...
الخاص على العام ...
غيره وليس ... **شبهة** المدعى ان ...
... وذلك لانه لا يخلو اما ان يكون ...
اولا وايا ما كان ... المدعى ...
كان ناطقا ...
ان يكون حيوانا لانه لو لم يكن حيوانا كان
... الناطق ... الحيوان وجودا ...

وجود ... تلك الصورة ...
... ان يكون مساويا ...
...
في ... واحدة ... **شبهة**
المدعى ان الممكنات لا تنعدم ... وذلك
لانها لو انعدمت يلزم احد الامور ...
اما كون الشيء في الان ... موجودا ومعدوما
... التقدم ... ثبوت ... بواسطة ...
والعدم والامور باسرها باطلة اما وجه اللزوم فلانه
لو انعدمت ... في ان ...
لا يخلو اما ان يكون ... وجودها او ...
لزوم الاول ... الثاني ...
... لا يكون ...
لزوم الثاني ... الثالث ...
واما انها باطلة فذلك ...
الشرطية ... وجود ...
ذلك في ...
... وجود ...
... **شبهة** المدعى ...
لو كان الواجب لذاته ...
لكان ممكنا واللازم ...
بان ... الواجب لذاته ...
العدم من حيث هو ... العدول ...
... العدم لا يكون واجبا ...
... امكان ... العدول ...

ان اراد بالامكان امكان المعلول مع قطع النظر عن كونه
معلولا وان اراد امكانه من حيث هو معلول ...
امكانه موجب لامكانه ... ان معلول الواجب
لذاته من حيث انه ممكن — تمت

هذه مغالطات ... الجواب
عنها ...

شبهة ذهب المنطقيون الى ان ...
هو سلب ... اللزوم ...
...
...
...
...
... سلب اللزوم ...
ان يكون ...
...
...
...
...
... **شبهة** ... من المنطقيين ان
...
...
...
...
...
...

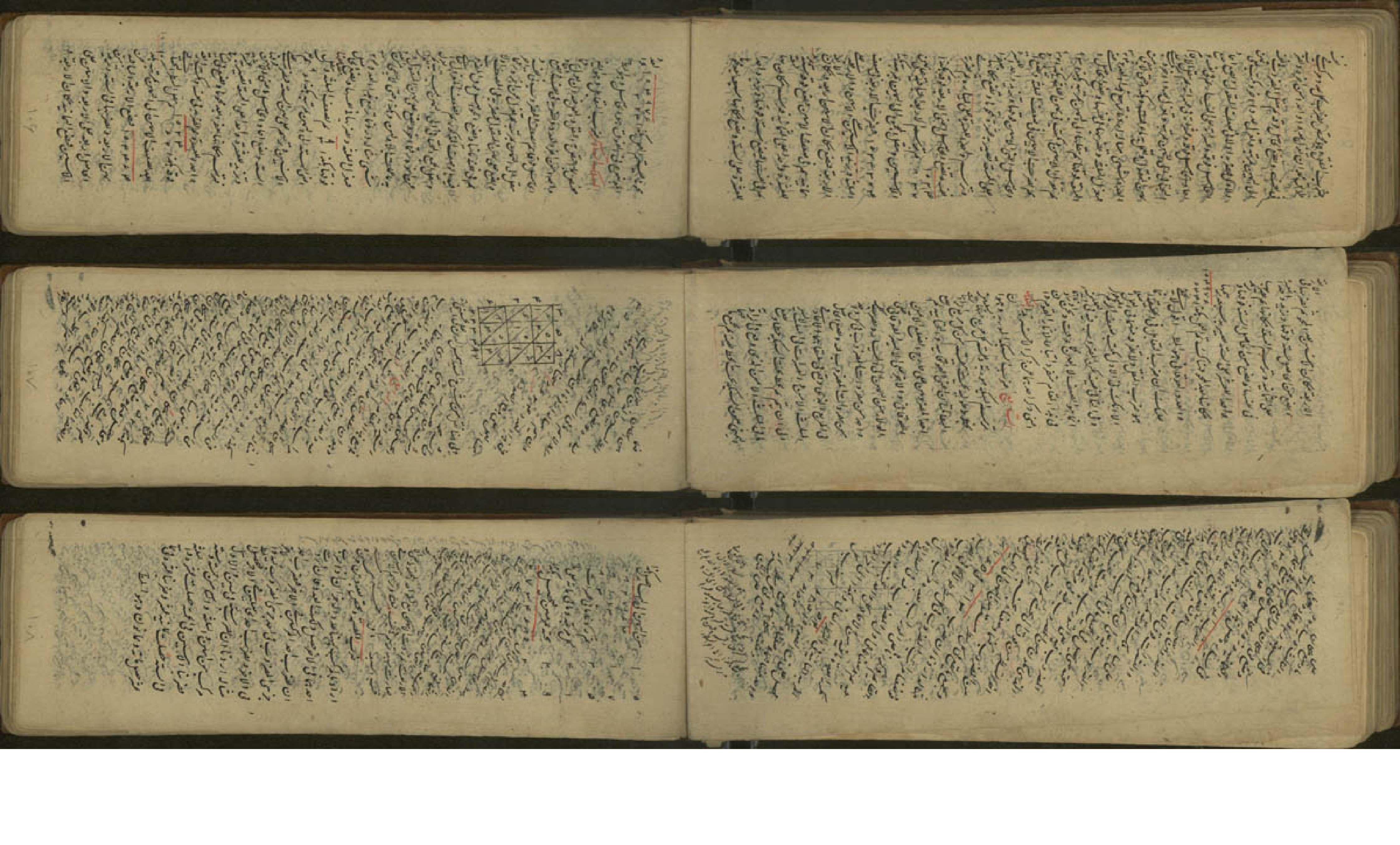
ان ...
... ذلك ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... **شبهة** ان ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

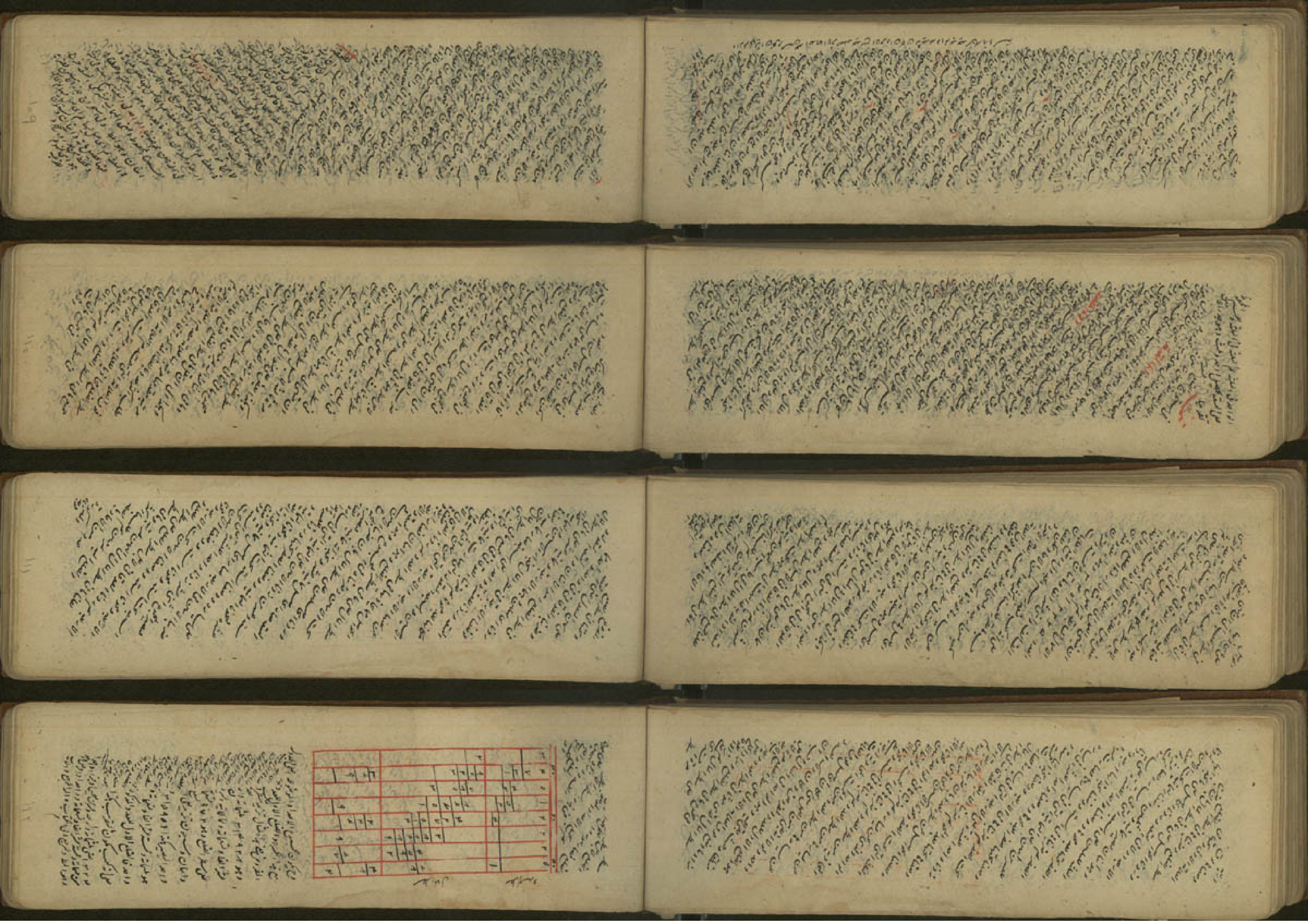
ق الشيخ الاجل بهاء الملة والدين محمد العاملي رحمه
كتاب خلاصة الحساب مبحث الضرب [illegible]

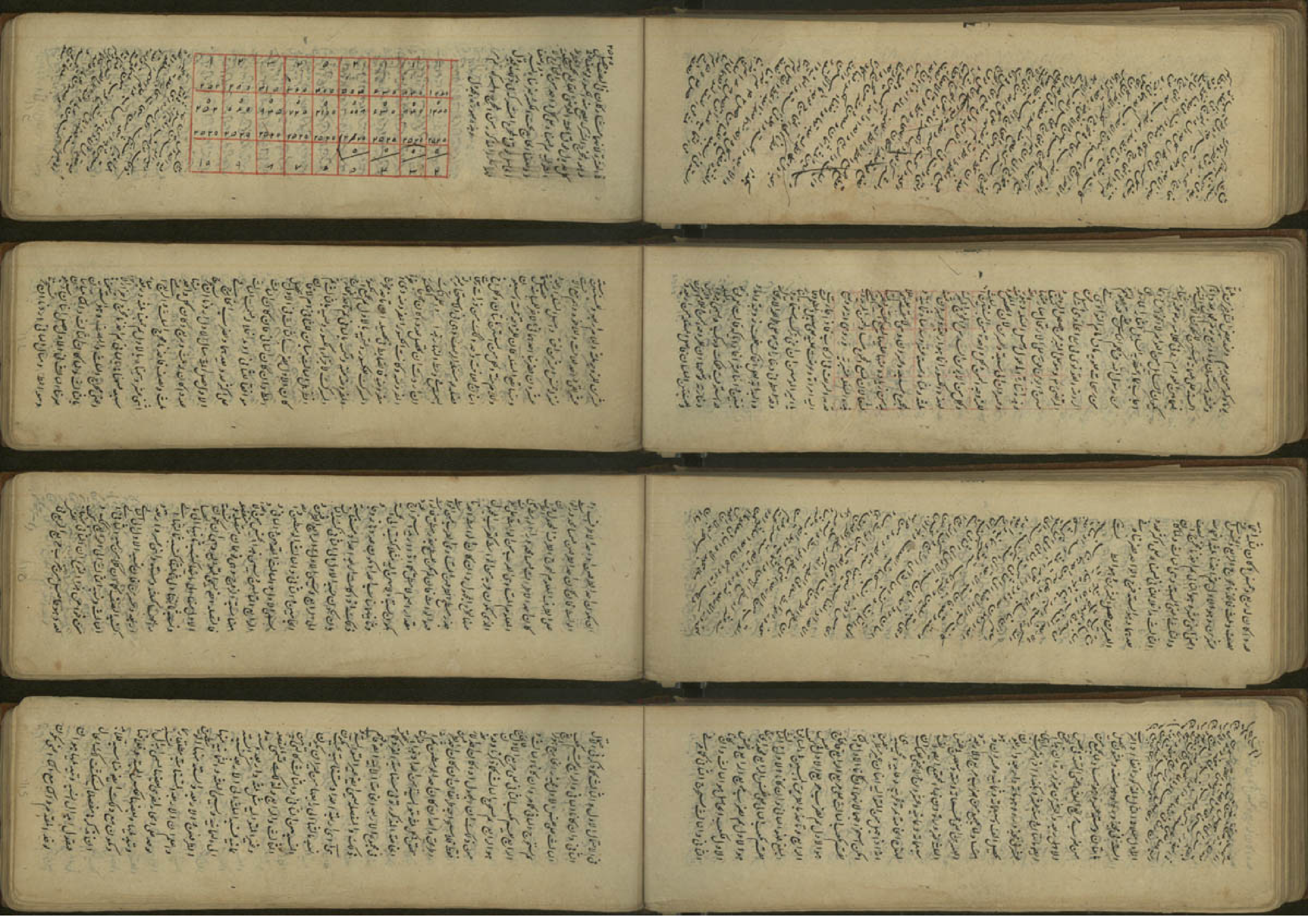
[illegible]

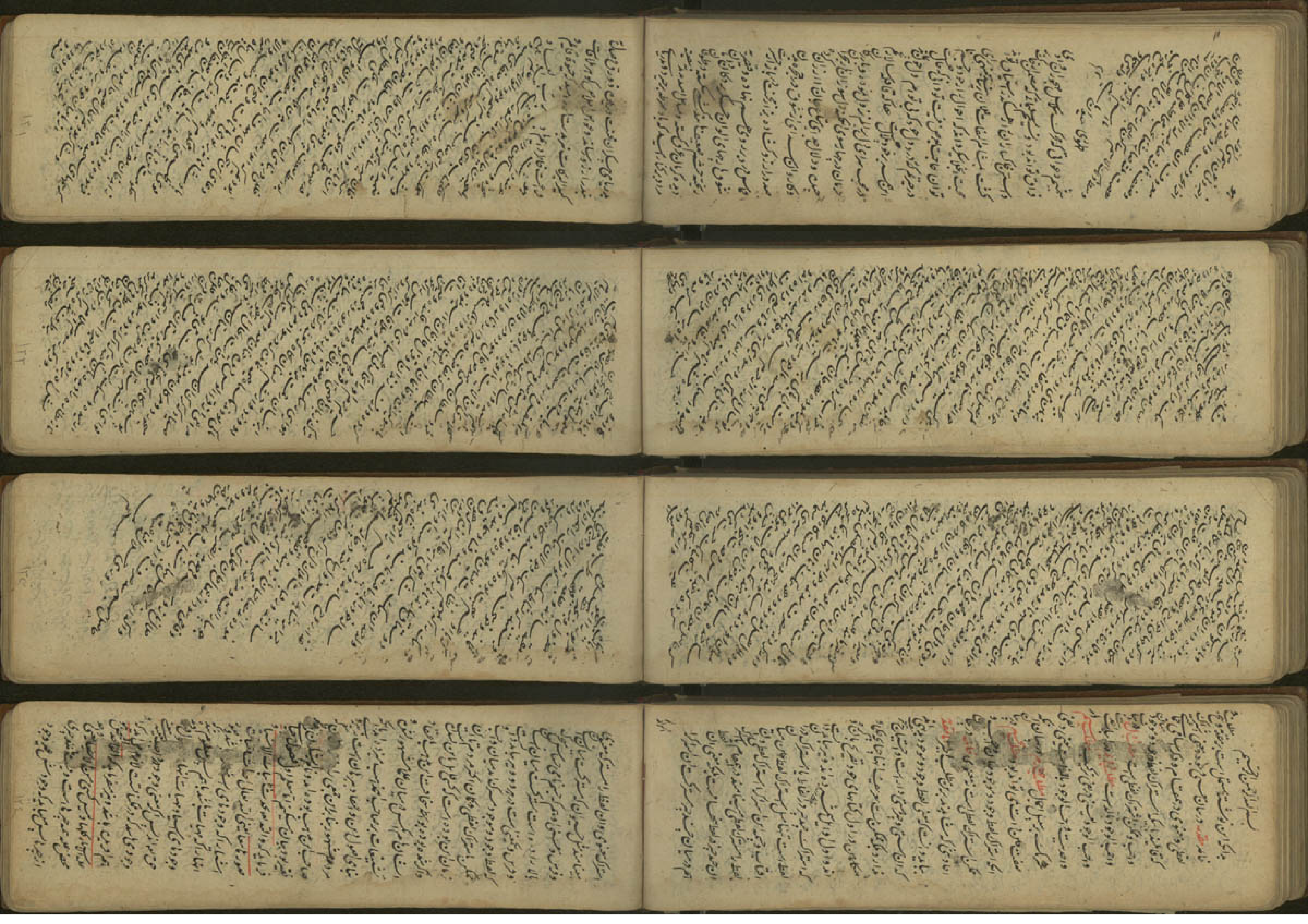
٣	٥	٣	٢	
				٨
				٣
				٥

٣	٥	٣	٢	
٨	١	٣	٨	٤
٣	٥	٩	٦	٣
٣	٤	٤		٥

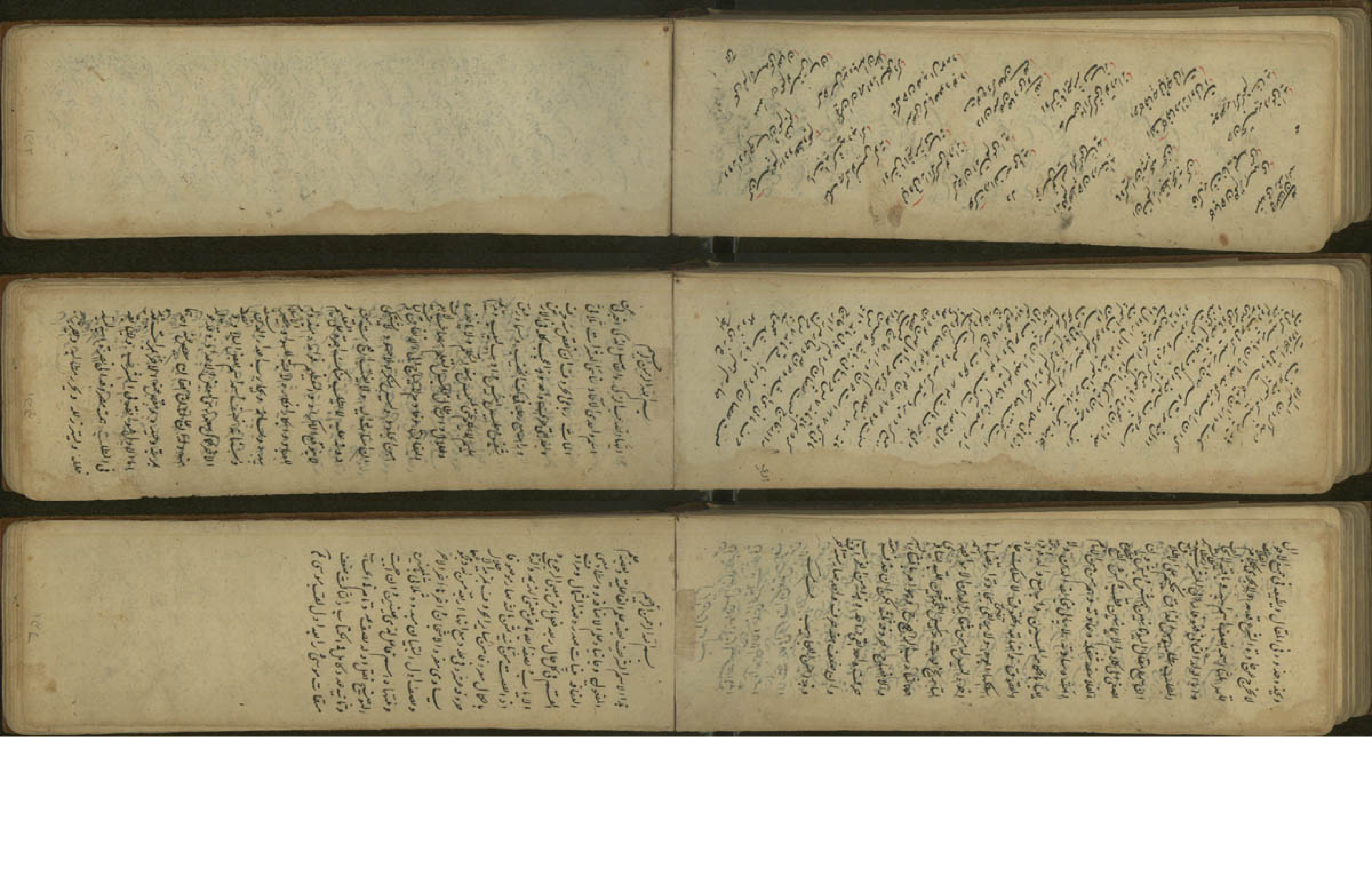


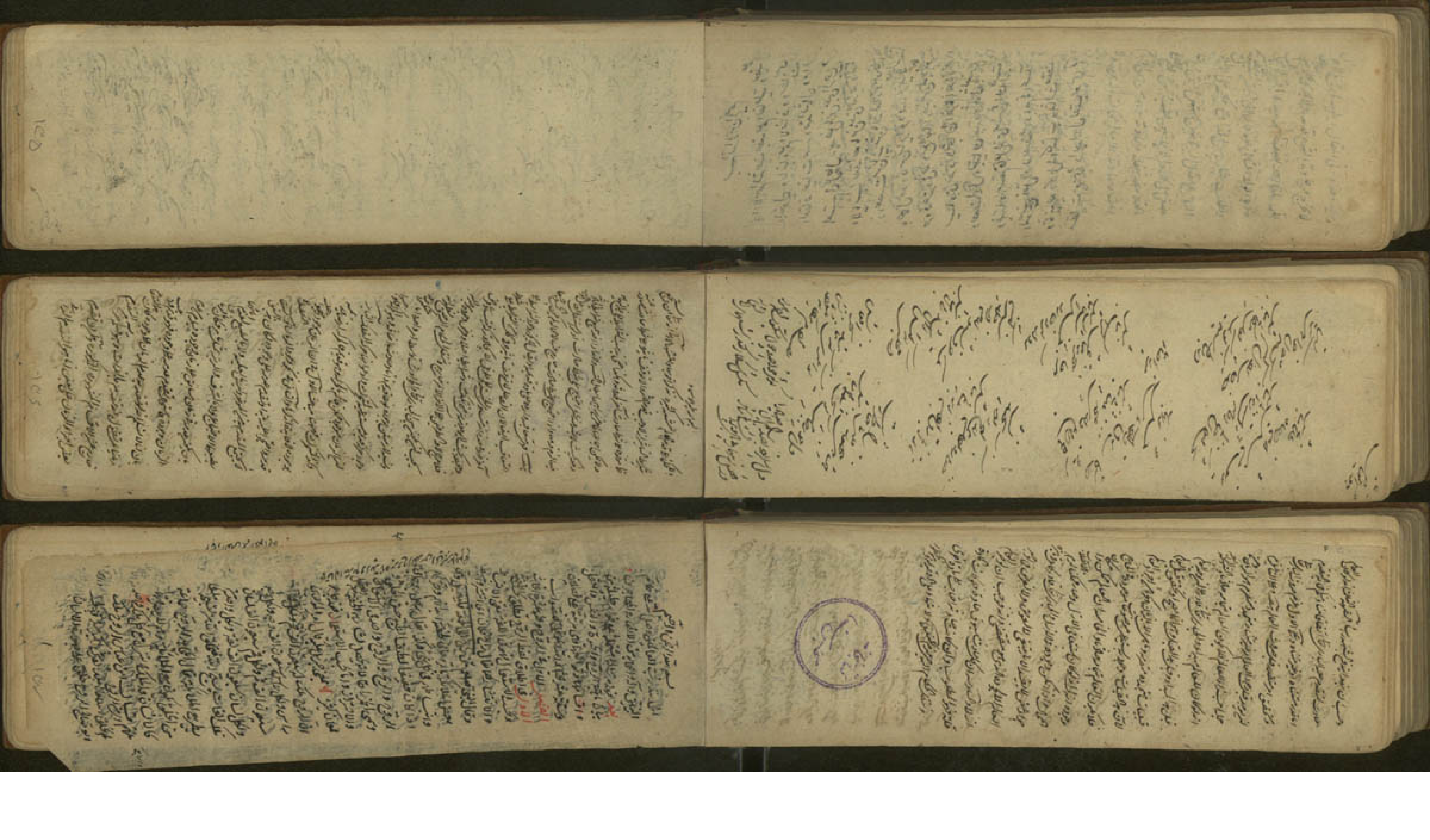












ولیس هو تمثیل الروح بملک من الملائکة [illegible]
[illegible] قبل الروح خلق
غیر الملائکة [illegible] القرآن [illegible] على صورة
بنی آدم قال [illegible] الروح ملک [illegible]
وجهه وجه آدمی [illegible]
[illegible] خلق الله [illegible] العرش [illegible]
والارضین [illegible]
یوم القیمة مع الملائکة على یمین العرش [illegible]
لاهل التوحید [illegible]
من المشهور [illegible] کلهم — الروح
بمعنى الرحمة کما قال الله تعالى في قصة آدم
ونفخت فیه من روحی ای [illegible]
وکذلک فنفخنا فیه من روحنا ای [illegible]
قال المفسرون وسمی عیسى [illegible] روح الله لانه
رحمة الله على من [illegible]
جبرئیل [illegible] الروح على [illegible]
تعالى لانه کان [illegible]
الاموات [illegible] الابدان [illegible]
[illegible] قال الله تعالى [illegible]
— بمعنى الکلام والقرآن کما قال الله تعالى
یلقی الروح من امره [illegible]
[illegible]
القلب [illegible] بالروح البدن ٥ بمعنى النفخ

والنفس

النفس [illegible] روح منه ای [illegible]
[illegible] سائر الارواح البشریة [illegible]
من [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
الروح المتعلق بالبدن في تعریفه [illegible]
[illegible] ثلاثة اقوال ا [illegible]
— قول المتکلمین ب قول المشایخ
والصوفیة [illegible] وحاصل کلامهم [illegible]
الى ان الروح هل هو جسم او جسمانی
[illegible] او غیر متحیز [illegible] اربعة
[illegible] مذاهب ا [illegible] في البدن
وهذا قول [illegible] من المتکلمین —
انه هو [illegible]
[illegible] الجسم الذی هو [illegible] الروح
[illegible] وهذا قول [illegible] من الحکماء
[illegible] من المعتزلة —
انه [illegible] وهذا
قول [illegible] من الحکماء [illegible]
الاربعة الدم والبلغم والصفراء والسوداء
وهذا قول بعض الطبیبین ٥ انه [illegible]

[illegible] الاخلاط ٥ انه اجسام لطیفة
جسمیة ساریة في الاعضاء لا تتطرق
الیها الانحلال والتبدل واشتباک الاجسام
الکثیفة کاشتباک الماء بالعود الرطب
[illegible] واتصال [illegible] وهذا
قول الجوینی وبعض المتکلمین ز انه
اجسام لطیفة متکونة في البطن الایسر
في القلب [illegible]
[illegible] البدن ح انه ارواح متکونة في
الدماغ [illegible] الحس والحرکة [illegible]
في الاعصاب [illegible] البدن ط انه
اجزاء اصلیة باقیة من اول العمر الى آخره
[illegible] المتکلمین ی انه جسم
لطیف نورانی حاصل في البدن [illegible]
[illegible] الورد في الورد وهذا قول [illegible]
[illegible] انه جسمانی وفیه اقوال ا
انه عرض [illegible] حیاة البدن [illegible]
في یوم القیمة [illegible] البدن [illegible]
الحیاة [illegible] بعض المتکلمین — انه المزاج
وهو قول اکثر الاطباء [illegible] انه [illegible]
والتخطیط [illegible] انه [illegible] الارکان و
الاخلاط [illegible] انه [illegible]
[illegible] انه [illegible]

ویقرب

لا تجری في القلب وهذا قول [illegible]
— انه جوهر لطیف نورانی مدرک للجزئیات
والکلیات حاصل في البدن متصرف فیه غنی
عن الاغتذاء [illegible] وهذا اختیار
امام الرازی [illegible]
علماء المتأخرین الرابع انه لیس بجسم ولا جسمانی
ولا متحیز بل هو جوهر مجرد متعلق بالبدن تعلق
التدبیر والتصرف وهذا قول جمهور الفلاسفة
ومعظم المعتزلة واکثر الامامیة والغزالی
والراغب وقال بعضهم الروح [illegible]
تعالى اجری العادة بان [illegible] البدن
[illegible] البدن
[illegible] الموت [illegible]
مجال للعقل في کیفیته [illegible]
[illegible] في انه الروح جسم ولیس بعرض ولا
جوهر مجرد [illegible] ا قوله تعالى
ولا تحسبن الذین قتلوا في سبیل الله امواتا
بل احیاء ولکن لا تشعرون وقوله تعالى
[illegible] ولا تحسبن الذین قتلوا في سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما آتاهم الله [illegible]
ان ارواح الشهداء احیاء [illegible]

[illegible] من خواص الاجسام
قوله تعالى النار یعرضون علیها
والعرض [illegible] والادخال والاخراج
من صفات الاجسام وقوله تعالى [illegible]
[illegible] الصعود [illegible] السماء
الهبوط والصعود من صفات الاجسام
قول النبی صلعم تعرض الاعمال یوم
الخمیس والاثنین على الله تعالى وعلى الانبیاء
والآباء والامهات یوم الجمعة فیفرحون
بحسناتهم [illegible] وجوههم بیاضا [illegible]
فاتقوا الله ولا تؤذوا [illegible] قال النبی
اعمالکم تعرض على [illegible] من الموتى
فان کانت حسنة [illegible]
قالوا اللهم [illegible]
صلعم لما اصیب اخوانکم في احد جعل [illegible]
في اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة وتأکل [illegible]
وتأوی الى قنادیل من ذهب معلقة في ظل العرش
[illegible] الآثار المرویة عن الصحابة والتابعین [illegible]
حاصلها ان الارواح بعضها یکون في [illegible]
وبعضها تحت العرش وبعضها في الجنة وبعضها
[illegible] حیث شاء [illegible] في ایام الحیاة
[illegible] واحد [illegible] الارواح [illegible]
[illegible] الاخبار [illegible] دلیل على جسمیة الروح
٥ ان المدرک للجزئیات البدن فالمدرک
للکلیات البدن [illegible] اذا لمسنا النار نحس
الحرارة بالضرورة [illegible]
[illegible] کذا و لو کان النفس مجردة

لکان

لکان تفرقه في البدن بحسب التفرق [illegible]
بالقرب والبعد [illegible]
الى جمیع الابدان سواء [illegible] وهو ظاهر
البطلان ح انا نعلم بالضرورة ان [illegible]
[illegible] الذی یقوم ویقعد ویمشی
[illegible] بالضرورة
[illegible] بالضرورة ط بان للبدن ادراکات
کادراک حرارة النار وحلاوة العسل ورائحة
المسک [illegible] بالضرورة ان مدرک [illegible]
[illegible]
[illegible] فلو کان [illegible]
لم یکن ادراک البدن [illegible]
الدلائل ان الروح جسم لطیف سار في البدن
[illegible] کالیقظة [illegible]
الجزئی کالنوم او کلی کالموت [illegible] ان الروح هل
هو واحد ام متعدد فمذهب المتکلمین وبعض الحکماء
انه واحد وذهب بعض الحکماء الى انه اربعة
ا روح الانسانی الذی هو النفس الناطقة
وهو بسیط مجرد مدرک للمعقولات [illegible]
ولا یحس [illegible] — الروح [illegible]
[illegible] الذی هو آلة النفس الناطقة ومحله الدماغ
ح الروح [illegible] الذی [illegible]
الارادیة ومحله القلب ٥ الروح الطبیعی
[illegible] الشهوة والتغذیة محله الکبد [illegible]
[illegible] تعدد الارواح ان
الانسان [illegible] ا القوة
[illegible] الاربع [illegible]
وهی الجاذبة والماسکة والهاضمة والدافعة

— القوة المولدة للمثل في النوع وهی تعمل
بمعاونة الغاذیة وقوة اخرى تسمى مصورة [illegible]
الحیوانات في القوتین ا قوة الادراک الاولى
[illegible] صنفان احدهما ان تکون آلتها المشاعر الظاهرة
وهی الخمسة الباصرة والسامعة والشامة
والذائقة واللامسة والاخرى ان تکون آلتها المشاعر
الباطنة وهی ایضا خمس الحس المشترک والخیال
والوهم والفکر والذکر — قوة الحرکة الاختیاریة
وهی [illegible] احدهما [illegible] النفع وهی
قوة الشهوة [illegible] لدفع الضرر وهی القوة
الغضبیة واختصاصه من الحیوانات تکون بقوة
[illegible] التی یدرک الاشیاء [illegible]
المدرکات ثم انهم یعبرون عن هذه القوى الثلث
اعنی الناطقة والغضبیة والشهویة بالنفوس
فیسمون الاول نفسا ملکیا والثانی سبعیا
والثالث نفسا بهیمیة وقد عبر القرآن عن هذه النفوس
بالمطمئنة واللوامة والامارة فالامارة [illegible]
باستیفاء الشهوات [illegible] واللوامة تلوم
[illegible] والمطمئنة
[illegible] العقل والشرع في
هذه الاقسام خلاف [illegible] العبارة [illegible]
[illegible] القوى [illegible]
[illegible] الشیء [illegible] ان المدرک [illegible]
[illegible] في بیان محل
الروح [illegible] الروح یتعلق بالقلب
[illegible] الاعضاء [illegible]

في الورد وهذا قول جمهور المتکلمین ومن قال انه عرض
[illegible] على سبیل الحلول وقال [illegible] المعتزلة [illegible]
سبیل المداخلة وقال [illegible] ان محل [illegible]
في [illegible] البدن [illegible] وقال بعضهم محله الدماغ وقال
بعضهم [illegible]
ومن قال ان الروح [illegible]
[illegible] القول الاول [illegible]
قوله تعالى في النبی صلعم قل من کان عدوا لجبریل فانه
نزله على قلبک [illegible] وقال الله تعالى نزل به
الروح الامین على قلبک [illegible]
نزول الروح في القلب وقوله تعالى ان في ذلک
لذکرى لمن کان له قلب [illegible] على ان الادراک
والعلم یکون بالقلب وقوله تعالى ولکن یؤاخذکم بما
کسبت قلوبکم فاذا کانت المؤاخذة على کسب القلب
یکون هو الفاعل [illegible] وقوله تعالى ان السمع والبصر
والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا [illegible]
السؤال والجواب والثواب والعقاب [illegible] القلب
قوله تعالى ومن الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن
قلوبهم وقال الله تعالى الا من اکره وقلبه
مطمئن بالایمان وقال الله تعالى کتب في قلوبهم
الایمان فظاهر الآیات [illegible] ان محل العلوم
القلب فیکون محل الارادة [illegible]
بالعلم [illegible] على الحقیقة [illegible]
کما قال الله تعالى لهم قلوب لا یعقلون بها وکذا
[illegible] العلم الذی هو الجهل [illegible]
القلب فقال في قلوبهم مرض وقال الله تعالى ختم الله
على قلوبهم وقال الله تعالى قلوبنا غلف وقال الله تعالى
کلا بل ران على قلوبهم [illegible]

الملك الحقيق قلبا تعالى [illegible]
[illegible] قوله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هديتنا اضاف الهداية الى القلب قال النبي
صلعم ان في الجسد لمضغة اذا صلحت صلح لها
سائر الجسد واذا فسدت فسد لها سائر
الجسد الا وهي القلب دل ذلك على ان الروح
المتعلق في البدن هو القلب قال النبي صلعم يا
مقلب القلوب والابصار ثبت قلبي على
دينك وقال النبي صلعم ان الله لا ينظر
الى صوركم ولا الى اعمالكم ولكن ينظر الى
قلوبكم ونياتكم وهذا دليل على ان مبدا
الافعال والتصرفات هو القلب قال النبي صلعم
حديثا قدسيا لا يسعني ارضي ولا سمائي ولكن
يسعني قلب عبدي المؤمن تظهر من هذه الدلائل
ان الحي هو الانسان واشرف اعضائه القلب
فاشرف اجزائه ايضا يكون في القلب
ولو كان الروح ساريا في جميع البدن يلزم
كون شيء واحد في وقت واحد في حيزين وجميع
اما بينا ان الروح جسم متحيز [illegible]
البدن والا لما افترق منه ا في كيفية الدخول
والخروج وقال بعضهم ينفصل من [illegible]
ويدخل في جميع المنافذ والمسام والخروج ايضا
كذلك وقال بعضهم ان الله تعالى يخلقه داخل
البدن وفي وقت الخروج يخرج من الانف كما
يقال مات فلان حتف انفه اي بسبب خروجه
ما يخرج من الانف وامامه قال الله عز وجل

قال تعالى [illegible] الدخول والخروج هل يوجد نفي
كما نقل عن ابن عباس انه سئل اين تذهب الارواح
عند مفارقة الابدان فاجاب [illegible]
تذهب ضوء المصباح عند فناء الادهان **البحث**
السادس في قدم الروح وحدوثه ذهب بعض
المتقدمين من الحكماء كافلاطون الالهي وغيره
الى ان الروح قديم لانه لو كان حادثا لكان ماديا
لان الجواهر اذا كان حادثا فهو محتاج الى المادة
وقد ثبت انه جوهر ليس بمجرد وقال بعض الشيخ
انه غير مخلوق لانه تعالى قال قل الروح من امر ربي
وهو الكلام والكلام قديم فالروح قديم وهذا
ضعيف لان معنى الامر من علم ربي ولا علم لي
وقال [illegible] ربي [illegible] وذهب من
الحكماء مثل ارسطو واتباعه واهل الاسلام
مطلقا الى انه حادث لوجوه ا ان
الروح ممكن الوجود لان الواجب لا يكون
سوى الله تعالى وكل ممكن موجود محدث فا
لروح محدث قوله تعالى ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طين الى قوله ثم انشاناه خلقا آخر
فاذا كان مخلوقا في المرتبة السابقة كان حادثا
بالضرورة ب قوله صلعم خلق الله الارواح قبل الاجساد
بالفي الف عام والمخلوق قبل شيء بزمان متناه
محدث قوله صلعم ان احدكم يجمع خلقه في بطن
امه اربعين يوما نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك
ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يبعث الله
ملكا باربع كلمات عمله واجله ورزقه وشقي

ام سعيد ثم ينفخ فيه الروح فان قيل اذا كان
محدثا هل هو حدث قبل الجسد او معه او بعده
قلنا اختلف العلماء في ذلك فقال بعضهم ان
الروح مقدم على الجسد وتمسكوا بالايات
والاحاديث المذكورة وايضا بقوله تعالى
واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم
ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم
قالوا بلى وبقوله صلعم الارواح اجناد مجندة
الخبر وقال بعضهم بل الجسد مقدم لقوله تعالى
ثم انشاناه خلقا آخر والان
هو الابتداء والاختراع **البحث** في بقاء الروح
وفنائه بعد مفارقة البدن قال بعضهم انه يفنى
وذهب جمهور علماء الاسلام وحكماء الفلاسفة
الى انه يبقى ويدل عليه وجوه ا اتفاق الانبياء
والاولياء والحكماء اتفاقهم حجة ب
الايات والاخبار الواردة الدالة على حيوة
الروح فان بعضها يدل على بقائه ايضا لان
الابدان تتلاشى وتفنى والباقي هو الروح قوله صلعم
للخندقيين حين كان يكلم اولاد ما ترى في الجاهلية ان
[illegible] في النار رؤية صلعم الى رايت ليلة
المعراج كل احد من الانبياء [illegible] كذا وكذا
كما هو مشهور في قصة المعراج والحق في معراجه
صلعم هو العروج بالروح والجسد معا قوله صلعم

النوم اخ الموت وقوله صلعم الانبياء لا يموتون
ولكن ينقلون من دار الى دار وقال [illegible]
[illegible] والحكم الالهية
والاحاديث [illegible] قوله صلعم
ان ارواح المؤمنين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
كما تسمعون ولكنهم [illegible] الجواب فان قيل فاذا
كان [illegible]
[illegible] ان الروح [illegible]
[illegible]
وذهب [illegible] الى ان الروح [illegible]
[illegible]
[illegible]
كل نفس ذائقة الموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
يكون [illegible] الارواح [illegible] **البحث**
في ان الارواح هل هي [illegible]
بعض الحكماء الى انها متحدة بالنوع واختلاف
الصفات والافعال بسبب اختلاف الامزجة
وذهب [illegible] المحققين من اهل الاسلام [illegible]

الى انها مختلفة [illegible] والجواهر [illegible]
وجوه ا [illegible]
[illegible]
لا يكون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوله صلعم الارواح جنود مجندة
[illegible] باختلاف [illegible] الارواح
ج قوله صلعم الناس معادن كمعادن
الذهب والفضة واختلاف المعادن [illegible]
باختلاف الانسان كذلك د ان الناس
متفاوتة الفطرة الاصلية **البحث** في
مبدا الروح ومعاده اما المبدا فوقع فيه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] النبي صلعم
[illegible]
[illegible]

لانه [illegible]
فان قيل [illegible]
العقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بالعقل [illegible] الروح [illegible]
المراد العقل لسان الروح وترجمان البصيرة
فالعلم اذا انه العقل [illegible] في قوله
صلعم اول ما خلق الله العقل [illegible]
[illegible]
لما خلقت الافلاك [illegible]
الموجودات ان واجب الوجود [illegible]
من جميع الوجوه والواحد من جميع الوجوه لا يصدر
عنه الا واحد فحصل من فيض واجب الوجود
جوهر بسيط مجرد من المادة والصورة وهو العقل
والعقل الاول [illegible] الكثرة [illegible]
والامكان والوجوب فصدرت عنه [illegible]
[illegible] الفلك الاقصى [illegible]
والافلاك [illegible]
[illegible] العقل الثاني [illegible]
الاقصى ثم لا يزال يصدر على هذا الترتيب
من كل عقل فلك وعقل ونفس الى ان [illegible]
الى العقل الفعال [illegible]
فصدرت عنه [illegible] عالم الكون والفساد
وهو [illegible] قابلية الصورة [illegible]

[illegible] العقول
[illegible] الفلك الاول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والنباتات والحيوانات
ان الافلاك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاعتدال الحقيقي
والاعتدال [illegible] الروح
متفاوت في [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

على ان الله اول المخلوقات من الاجسام [illegible]
على ان الروح والعقل [illegible]
ما نقل ان الله تعالى خلق الملائكة من الريح [illegible]
وخلق الجن من النار [illegible] وآدم من التراب
والتراب من الماء [illegible]
فيمكن ان يكون مبدا الكائنات [illegible] الماء ا اما
معاد الروح فقد اختلف العقلاء في ذلك فقالت
التناسخية من الحكماء انه ينتقل الى جسم آخر بطريق التناسخ
وهم اربع فرق الفرق الاول على انه ينتقل الا الى
بدن انسان والفرق الثاني على انه يجوز انتقاله الى
بدن سائر الحيوانات ايضا والفرق الثالث على انه يجوز
انتقاله الى الجماد ايضا وهي الا [illegible] انتقاله الى
انسان نسخ والى حيوان مسخ والى النبات فسخ
والى الجماد رسخ وهذا باطل عند المحققين من علماء الاسلام
والحكماء بوجوه ا لو كان [illegible] متعلقا [illegible]
[illegible]
باق والثاني باطل البدن [illegible] تعلق الروح
[illegible]
[illegible]
وهو باطل لان كل احد يجد ذاته شيئا واحدا
لا شيئين لو كان التناسخ حقا لكان معاد
الارواح مع الاجسام باطلا لان الروح اذا
تعلق باجساد كثيرة فعند الاعادة ان اعيد في
احدها [illegible] وان اعيد في جميعها لزم حصول
جسم واحد في [illegible] لكن معاد الارواح
مع الاجساد حق [illegible]
ان الروح ان حصل [illegible]

يبقى في زمرة الروحانيين والنفوس الكاملة سعيدا
والا يبقى في البرازخ الى ان يعطى الاستعداد [illegible]
[illegible] فقال تقدم ان الارواح يجتمع بعضها ببعض بعد المفارقة
في صور اسرافيل فاذا كان يوم القيمة يرسل الله تعالى
مطرا يخرج به اجساد الخلايق من الارض كالنبات
ثم ينفخ اسرافيل في الصور فيخرج كل واحد من الارواح
الى جسده باذن الله تعالى وقال بعضهم في حضرموت
بئر يسمى برهوت يجتمع فيها ارواح اهل النار وروي
عن امير المؤمنين علي عليه السلام انه قال خير الابار بئر زمزم
وشر الابار برهوت يجتمع فيها ارواح اهل النار وجاء
في الخبر عن النبي صلعم ان ارواح الابرار يجتمع في بئر زمزم
والفجار في بئر برهوت وقال بعضهم ارواح المسلمين
في اجواف طيور خضر في الجنة وارواح الكافرين في اجواف
طيور سود في النار وسئل ابن مسعود عن قوله تعالى ولا
تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا فقال انا سألنا
عن رسول الله صلعم معنى هذه الاية فقال صلعم ارواحهم
في اجواف طير خضر لها قناديل متعلقة بالعرش تسرح في الجنة
حيث شاءت ثم تأوي الى تلك القناديل فاطلع عليهم
ربهم اطلاعة فقال هل تشتهون شيئا فقالوا اي شيء نشتهي
ونحن نسرح من الجنة حيث شئنا ففعل بهم ذلك
ثلاث مرات فلما راوا انهم لا يتركون الا ان يسألوا
قالوا يا رب نريد ان ترد ارواحنا الى اجسادنا
حتى نقتل في سبيلك مرة اخرى فلما راى ان ليس لهم
حاجة تركوا وجاء في الحديث ان ارواح اهل الجنة
يجتمع عند سدرة المنتهى واهل النار عند شجرة الزقوم
وجاء في حديث اخر ان ارواح الموتى تأوي الى اشكالهم

لطيفة

لطيفة الجنة قيل ان ارواح المؤمنين في عليين وارواح الكافرين
في سجين وجاء في الحديث ان ارواح المؤمنين تقبضها
الملائكة بالاعزاز والاكرام ويصعد بها الى السماء السابع
فينادي منادي من جهة الحق تعالى ان اكتبوا كتابه في عليين
وردوه الى الارض لاني خلقتهم من الارض وفيها اعيدهم
ومنها اخرجهم فيرد روحه الى جسده فيوسع قبره
ويفتح عليه باب الجنة وهو يرى مأواه ومقعده الى يوم
القيمة واما ارواح الكافرين فيغلق عليهم ابواب
السموات فيرد الى قبره وجسده ويضيق عليه
القبر ويفتح ابواب النار عليه وهو ينظر مقعده فيها
الى قيام الساعة ويدل قوله صلعم انهم ليسمعون خفق
نعالهم وانما منعوا من الكلام وقال ان الارواح
يكون بعضها من برازخ الدنيا وبعضها يكون تحت
العرش وبعضها يطير في الجنة وبعضها يكون حيث
شاء الله وقال المحققون من علماء الاسلام [illegible]
وغيرهم ان القدر المشترك من هذه الروايات
والنقل ان الارواح بعد المفارقة لها بقاء
وان ارواح المؤمنين لهم فرح وسرور وقرب
ومنزلة عند الله تعالى وعكسها ارواح الفجار
البحث العاشر في ان الروح غير الجسد لوجوه ١
ما ينافيه ان الروح باق بعد فناء البدن وما
يختلف عنه الشيء فهو غيره ٢ ما ينافيه ان الروح
يجوز ان يكون قبل وجود البدن وما يكون قبل شيء

فهو غيره ٣ ان البدن يزيد وينقص ويتبدل
والانحلال والروح ليس كذلك فهو غيره
٤ ان الانسان يدرك المعاني الكلية
والجزئية وليس لشيء من الاعضاء كذلك وهذا يشعر
بالتغاير بينهما ٥ ان البدن يضعف بالرياضات
والروح يقوى وكلما ازداد هذه قوة
يضعف ذاك وهذا يوجب المغايرة بينهما
الفصل الثاني في بيان حالات الروح
وبيان النفس والحيوة والعقل والفرق بينهم
وفيه ابحاث ١ في اصل الرؤيا وكيفيته وقد
ذهب جمهور اهل الملة والفلاسفة الى صحة الرؤيا
وجوازه وذهب النظام من المعتزلة الى انه
ليس له حكم [illegible]
جماعة الدهرية الى انه [illegible]
في [illegible] من غلبة الطبايع والاخلاط الاربعة وهذا
القول باطل بوجوه ١ اتفاق العالمين من لدن آدم
الى زماننا هذا واتفاقهم حجة ٢ قوله تعالى حكاية عن ابراهيم
عليه السلام اني ارى في المنام اني اذبحك الاية وقوله تعالى
في قصة يوسف ع اني رأيت احد عشر كوكبا الاية
٣ قوله صلعم ذهبت النبوة وبقيت المبشرات
قوله صلعم من راني فقد راني فان الشيطان لا يتمثل بي
وقوله صلعم رؤيا المؤمن جزء من ستة واربعين جزءا من
النبوة وقوله صلعم في تفسير قوله تعالى لهم البشرى في الحيوة

الدنيا

الدنيا وفي الاخرة البشرى هي الرؤيا الصالحة وقوله صلعم
اذا اقترب الزمان لم تكذب رؤيا المؤمن وقوله صلعم الرؤيا
الصالحة من الله والحلم من الشيطان ٢ واما كيفية الرؤيا
فقال بعض المتكلمين انها شيء يقع من الانسان
فيعبر ذلك [illegible] المنام وقال بعض الحكماء
ان الرؤيا انتقاش يحصل من النفس الكل الى النفس الجزئي
وقال بعضهم ان الروح شيء مثل الخيط اللطيف الطويل
فيسير بعضه ويبقى بعضه في البدن ثم يجري سيره
بحسب الاشياء ويرجع الى النفس ثم يرجع الى البدن
ويؤيد هذا قوله تعالى الله يتوفى الانفس الاية وما روي عن
علي عليه السلام حين سئل ان الانسان اذا نام
يذهب روحه فقال ان الروح متعلق بالبدن الى ان
يتحرك صاحبه فاذا تحرك انصرف تلك الذاهبة [illegible]
[illegible] ابي الدرداء انه قال اذا نام الانسان يعرج بروحه حتى يؤتى
به العرش فان كان طاهرا اذن لها بالسجود وان كان جنبا
لا يؤذن له بذلك وما روي عن الحسن البصري ان العبد اذا نام
وهو ساجد [illegible] وتحقيق الكلام هو ان الارواح
البشرية متعلقة ومشتغلة [illegible] الرؤيا [illegible]
المراد [illegible] ومشتغلا بتدبير [illegible]
وذلك الانفصال والانكشاف [illegible]
القدسية [illegible] تلك الرؤيا واذا حصل له شيء من [illegible]
ورجع الى الاصل [illegible] بالانفصال [illegible]
مشاهدة الغيب [illegible] وتوصل القوة المتخيلة

بصورة جزئية الى الحس المشترك ويصير مدركا
ومن هذا النوع يحصل كثيرا من الخيالات الفاسدة التي
تخيلها الانسان من سوء المزاج او من اشتغال القلب
وقد يكون من تعلق الفكر الذي كان له في حال اليقظة
ويبقى شيء في خزانة الخيال فيراه بعينه في المنام وهذه
كلها تسمى اضغاث احلام [illegible] وقد يكون كاذبة
فهي اما من طبع او شيطاني او حديث النفس
وقد تكون صادقة وهذه تكون للفاسق والناسك
وقد تكون صالحة وهذه لا تكون الا للصالحين
وهذه الاخيرة تنقسم الى آمرة وناهية ومبشرة
ومنذرة البحث ٢ في بيان النفس والقلب والفرق
بينهما وبين الروح اختلف العلماء في ذلك فذهب
بعضهم الى ان الروح والنفس واحد وهما من الالفاظ المترادفة
ومعناهما الدم لانهما لا ينفكان بذهابه وقال بعضهم
النفس بفتح الفاء عبارة عن الدم [illegible]
فهي عبارة عن شيء غير الدم والروح لان الله تعالى
اضاف الروح الى نفسه فقال فنفخت فيه من روحي
واضاف النفس الى العباد فقال كل نفس ذائقة الموت
وقال كل نفس بما كسبت رهينة وقال الله تعالى ونفس
وما سواها وغير ذلك من الايات فالمعلوم من كلام
الله ان الخطاب مع النفس وان الثواب والعقاب
معها وان الروح في غاية الشرف منها وارفع شانا
لنسبته اليها وتحقيق هذا الكلام هو ان الله تعالى
خلق الانسان ببديع فطرته وعجيب حكمته تركيبا
من مجموع الجسماني والروحاني [illegible]

النفس

النفس [illegible]
الانسان [illegible]
وهو شيء قوة يستلزم الحيوة والحس والحركة والارادة
والشهوة والغضب واشباهها ويسمى هذه القوة روحا
حيوانية وهي بخار لطيف منبعه القلب يسري بواسطة
العروق الضوارب في الشريانات الى جميع اجزاء البدن
وتوصل الحيوة والحس والحركة الى جميع الاعضاء وهذا
الروح بالنسبة الى البدن كالسراج في البيت والحيوة
كالنور فكما ان البيت منور بنور السراج فكذلك البدن
منور بالحيوة بواسطة الروح وهذا المعنى يكون لسائر
الحيوانات في عالم الخلق ثم تعلق بهذا الروح في عالم الامر
جسم لطيف نوراني يسمى روحا انسانيا وهو محل الادراك
والعلم والنطق ولاجل هذا التعلق فارق الروح الحيوانية
الى سائر الحيوانات [illegible]
[illegible]
موجودة في ادم عليه السلام [illegible] عالم الخلق [illegible]
[illegible] موجودة من الروح [illegible]
في عالم الامر [illegible]
كل واحد منهما بمفارقة الاخر [illegible]
اللطيفة [illegible] لطيفة ربانية عالمة عارفة
مدركة لبني ادم يسمى هذه اللطيفة القلب قلبا
بين هذا القلب والقلب الجسماني تعلق بديع يحير في
كيفيته عقول العقلاء فان تعلقها [illegible]
[illegible] كتعلق الاعراض بالجواهر والصفة بالموصوف
والمستعمل بالالة والمتمكن بالمكان [illegible]
ان حقيقة الانسان في هذه اللطيفة [illegible]
[illegible] قلبه

فان قيل ان النفس على ما جاء في القرآن على ثلثة
مطمئنة ولوامة وامارة وانت لم تذكر غير النفس
الواحدة والقلب احد على ما قال الله ما جعل الله لرجل
من قلبين في جوفه وانت ذكرت قلبين قلنا ان
النفس في حقيقتها شيء واحد والاطمئنان واللوم
صفات متغايرة عارضة لها بحسب اختلاف
احوالها كما تقدم واما القلب فالمراد بما في الاية هو القلب
الجسماني وهذا الكلام في انه واحد لكنه كما جرى في بعض
الايات والاخبار ذكر القلب [illegible] حمل على هذا
اللطيف كما في قوله صلعم القلب اربعة قلب اجرد فيه سراج
يزهر فذلك قلب المؤمن وقلب اسود منكوس فذلك
قلب الكافر وقلب مربوط على غلافه فذلك قلب المنافق
وقلب مصفح فيه ايمان ونفاق فمثل الايمان فيه كمثل
البقلة يمدها الماء الطيب ومثل النفاق فيه كمثل القرحة
يمدها القيح والصديد فاي المدتين غلب عليه حكم له بها وامثال
هذا الحديث كثيرة فبالضرورة احتيج الى ان نحمل على هذه
اللطيفة المذكورة ليطابق الايات والاخبار وزبدة
الكلام في ان هذا القلب اللطيف محل الخصال الحميدة والاو
صاف المذمومة كما ان العين محل البصر والاذن محل السمع
وان الملك والملكوت والدنيا والاخرة والجنة والنار
قد جعلها الله تعالى [illegible]
[illegible] وتمام هذه التحقيق على [illegible]
[illegible] التوفيق عرفاء الطريقة وعلماء الحقيقة
البحث الثالث في بيان الحيوة والعقل اما الحيوة
فقد اختلفوا فيها فقال بعضهم انها اعتدال المزاج
المخصوص بجنس الحيوان وقال بعضهم انها قوة [illegible]
يظهر باستعداد قبول الحس والحركة الارادية وقال
بعضهم انها معنى يوجب كون محله حيا وهو الذي يصحح

[illegible] الذات

[illegible] الذات ان يعلم ويقدر وهو قول يصح بوجود
الاحساس وهذا في حقنا اما في حق الله تعالى فقيل
انها عدم امتناع العلم والقدرة الى انها صفة عدمية
وهذا مذهب جمهور الفلاسفة وابي الحسن البصري وذهب
المحققون من المعتزلة والاشاعرة الى انها صفة
حقيقية وجودية لاجلها يصح على الذات ان يكون عالما
قادرا ثم اعلم ان الحيوة غير الروح لكنهما متلازمان
لا ينفك احدهما عن الاخر ولهذا لم يفرق بعض بين
الحيوة والروح لشدة الامتزاج الذي بينهما والحيوة
من جملة اصول النعم التي لا يقدر عليها غير الله تعالى
اما العقل فقد اختلفوا في انه في قبيل العلوم
ام لا فقال بعضهم انه جزء من العلوم ثم اختلفوا في
تعريفه وقيل انه صفة بواسطتها يتهيأ ادراك
العلوم وقال غريزة تكون العلوم بواسطتها وقيل
قوة بواسطتها يحصل التمييز بين الامور الحسنة
والقبيحة وهذه يوجد في بدو الفطرة وقال بعض المشايخ
ان العقل لسان الروح وترجمان البصيرة والبصيرة
من الروح بمنزلة القلب والعقل بمثابة اللسان
ويظهر نور العقل من فيض الروح ثم تشكل
العلوم من نور القلب فالعقل بمثابة [illegible] العلم
اما الفلاسفة فيطلقون العقل باعتبارين احدهما
يطلقون على جوهر روحاني مجرد في المادة وهو
العقل [illegible] من العقل الكلي الى العقل
الفعال وقد تقدم ذكره والثاني يطلقون على قوى
نفسانية والعقل بهذا الاعتبار على قسمين
احدهما عقل نظري وهو قوة بواسطتها تتمكن النفس
من تحصيل العقائد والاراء والعلوم باحوال الموجودات



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
اجمعين وبعد فيقول الفقير الى الله
الغني محمد بن جلال الدين محمد القائني
عفي عنهما فيهما يجهد والد قد اقتصر خاتمة
الحساب على ما نقل عنهم المحققون في معدود تاتم
على طريقة استخراج قواعد معدودة كالجمع
والتضعيف والتفريق والتنصيف وكلما
احتيج الى معرفة التثليث والتربيع والتخميس
وغير ذلك الى التعشير كانوا مضطرين
الى عمل القسمة ورسم الجداول فحدست
ذات يوم اذا احتجت الى عمل منها انها

تطول بغير طائل فلاحظت لحظة وحدست
هنيهة وتأملت زمانا بل آنا فانفجرت لي
على وجه لا ريب فيه ثمانية ابواب لكل
باب منها جزء مقسوم وبيان معلوم واذا
ضممناها الى الاربعة المعهودة تممنا لها
انفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل
اناس مشربهم كلوا واشربوا ايها الطالبون
من رزق الله ومعارفه ولا تعثوا في
الحساب مفسدين معطلين فالاول و
الثاني والثالث والرابع نحن بذكر القوم
عنها معرضون وبيانهم اياها مكتفون
فلنشرع في الثانية المفتوحة ونقول

الباب الخامس في التثليث تبدأ من الدار
وتضع ثلث كل مختبأ ان كان بلا كسر الصحيح

[illegible]

معه حافظا للكسر ثلثة وثلثا لتزيدهما على
ثلث ما في المرتبة التالية ان كان فيها عدد له
ثلث صحيح بدون الكسر كالثلثة والستة و
التسعة ومعه حافظا للكسر ما عرفت فان
انتهت المراتب معك كسر فضع لصورة الثلث
هكذا مثاله اردنا ان نثلث هذا
العدد ٨٢٥٥ وجدنا ثلث الثمانية اثنين
وثلثين فوضعنا الاثنين تحته وحفظنا الثلثين
ستة وثلثين فزدنا ثلث الستة على الستة
حصل ثمانية فوضعناها تحتها حافظا
للثلثين الباقيين ما عرفته فزدنا ستة وثلثين
على ثلث الخمسة وهو خمسة اثلاث صار ثمانية
وثلثا ووضعنا الثمانية تحت الخمسة حافظا
الباقي ما ذكر فزدناه على ثلث الاربعة وهو اربعة

اثلاث

اثلاث صار اربعة وثلثين ووضعناها تحتها
هكذا والامتحان بتكرار ميزان الثلث
ثلث مرات واخذ ميزان الحاصل فان تخالفا
فالعمل خطا كما في نظائره
وهو مثل ما ذكر الا انك تحفظ للكسر اعني الربع
اثنين ونصفا مثاله اردنا ان نربع ٢٥٦
٠٣ علمنا كما وصفناه صار هكذا ٠٦٢
١٠ اذ لم يبق لنا بعد تربيع الاربعة كسر اصلا
ووضعنا تحت الثلثة التي ليس لها ربع صحيح
صفرا وحفظنا ربعها وهو ثمنه ارباع
سبعة ونصفا زدناها على ربع الاثنين وهو
النصف صار ثمانية ووضعناها تحت الاثنين
وربع الخمسة واحد وربع اثبتنا الواحد و
حفظنا اثنين ونصفا لتزيدهما على ربع الستة
اعني واحدا وربعين فوضعنا الاربعة تحت
الستة والامتحان بتكرار ميزان الربع اربع
مرات واخذ ميزان الحاصل فان خالف ميزان

المربع فالعمل خطا
وهو ايضا نظير ما مر لكنك تحفظ للكسر اعني
الخمس اثنين هكذا اذ خمس
الستة واحد وخمس وخمس الاربعة اربعة اخماس
والمحفوظ الاول اثنان والثاني ثمانية وخمس الخمسة
معها التسعة وقد ذكرنا خمس الستة ووضعنا الواحد
تحت الستة والمحفوظ الاول تحت الاثنين و
المحفوظ الاخير وهو خمسان تحت الخمسة والامتحان
بتكرار ميزان الخمس خمس مرات واخذ ميزان الحاصل
فان خالف ميزان المخمس فالعمل خطا
وهو اشبه بالتثليث كما ان التربيع اقرب
الى التنصيف لانك تحفظ هنا للكسر ضعف ما
حفظته هناك فتاخذ السدس واحدا ونصفا
وسدسا فاذا عملنا مثل ما ذكرناه صار هكذا
اذ ليس للاثنين سدس صحيح
فحفظنا الثلثة وسدسين زدناها على
سدس الاربعة وهو اربعة اسداس صار المجموع

اربعة

اربعة وضعناها تحتها ولما لم يكن للخمسة
بعد تسديس الستة سدس صحيح وضعنا
صفرا تحت الخمسة حافظا الخمسة اسداس
ثمانية وسدسين زدناها على سدس الثلثة
وهو ثلثة اسداس اعني ثمانية وخمسة
اسداس وضعنا تحتها والامتحان
بتكرار ميزان السدس ست مرات واخذ
ميزان الحاصل فان خالف ميزان المسدس
فالعمل خطا وهو
ايضا كما مر حافظا للكسر اعني السبع واحدا
وثلثة اسباع فاذا عملنا على نحو ما قدمناه
صار هكذا اذ لسبع الاثنين
وهو سبعان حفظنا اثنين وستة اسباع
زدناها على سبع الاربعة اعني اربعة اسباع
حصل ثلثة وثلثة اسباع وضعنا الثلثة
كما مر وحفظنا الخمسة اسباع سبعة وسبعا
زدناها على سبع الستة صار ثمانية ووضعناها

تحت الستة وسبع الخمسة خمسة اسباع
وضعناها بعينها والامتحان بتكرار
ميزان السبع سبع مرات واخذ ميزان
الحاصل فان خالف ميزان المسبع فالعمل
خطا عملنا كما مر وهو
اشبه بالتربيع حافظا للكسر اعني الثمن واحدا
وثمنين صار هكذا
اذ لم يبق بعد تثمين الثمانية صحيح فوضعنا
صفرا تحت التسعة وحفظناها التسعة اثمانا اعني
ثمانية وستة اثمان زدناها على ثمن التسعة
وهو واحد وثمن حصل تسعة وسبعة
اثمان وضعنا التسعة وحفظنا مثل ما مر
اثنا زدناه على ثمن الاثنين حصل تسعة
اثمان وضعنا التسعة وحفظنا مثل ما مر
اثنا زدناه على ثمن الاثنين حصل تسعة
ووضعناها تحته ووضعنا تحت الخمسة
صفرا لما ذكر وحفظنا الخمسة اثمانا ستة وثمنين

زدناها

زدناها على ثمن الاربعة وهو اربعة اثمان
صار ستة وستة اثمان والامتحان
بتكرار ميزان الثمن ثماني مرات ثم اخذ
ميزان الحاصل فان خالف ميزان المثمن
فالعمل خطا وهو بالتثليث
والتسديس اشبه حافظا للكسر اعني التسع واحدا
وتسعا فبعد العمل واتمامه صار هكذا
اذ المحفوظ لتسع الاثنين اثنان و
تسعان وضعنا الصحيح تحت الستة وللتسعين
مع تسع الستة اثنين وثمانية اتساع
زدناها على تسع الخمسة صار تسعة واربعة
اتساع وضعنا التسعة تحت الخمسة وحفظنا
لاربعة اتساع اربعة واربعة اتساع ووضعنا
الصحيح تحت الاثنين وحفظنا الستة اتساع
ستة وستة اتساع مع تسع الثلثة سبعة
ووضعناها تحت الثلثة والامتحان بتكرار
ميزان التسع تسع مرات واخذ ميزان

الحاصل فان خالف ميزان المتسع فالعمل خطا
وهو بالتخميس اطبق
واوفق وتحفظ للكسر اعني العشر واحدا
فبعد اتمام العمل صار هكذا
اذ لعشر الخمسة تحفظ
خمسة وضعناها تحت الصفر وليس لعشر
التسعة تسعة ولعشر الخمسة خمسة ولعشر
الثمانية ثمانية وللتسعة تسعة وللسبعة سبعة
وللستة ستة فوضعنا كلا منها في المرتبة
التالية بقي للواحد عشر وضعناها تحت
الستة بعينه والامتحان بتكرار ميزان العشر
عشر مرات ثم اخذ ميزان الحاصل فان
خالف ميزان المعشر فالعمل خطا والله اعلم
واعلم انا لم نجعل وفاق الميزان
علامة الصواب في جميع الابواب اذ قد
تتوافق الموازين مع خطا العمل والسر في
ذلك ان الموازين من لوازم الموزونات
وقد تقرر في علم الميزان ان انتفاء اللازم

ملزوم

ملزوم انتفاء الملزوم وكذا قالوا ان رفع
التالي منتج لرفع المقدم واما وضعه فغير
منتج لوضعه فتامل في التطبيق فانه لطيف
جدا واعلم ايضا ان السر في تعيين المحفوظات
للكسور المذكورة وكذا الخمسة للمنصف في التنصيف
ان الواحد المنقول من اليسار الى اليمين عشرة
فنصفها في التنصيف خمسة وثلثها ثلثة وثلث
وربعها اثنان ونصف وخمسها اثنان و
سدسها واحد ونصف سدس وسبعها واحد
وثلثة اسباع وثمنها واحد وثمنان وتسعها
واحد وتسع وعشرها واحد واعلم ايضا ان
كسر كل عدد يزيد على العدد دائما يحصل باضافته
العدد دال الكسر قطعا فعشر الاثنين والثلثة و
الاربعة مثلا انما هو العشران وثلثة اعشار واربعة
اعشار ونحو ذلك اذ كل من الاثنين والثلثة
والاربعة اذا جعلنا اعشارا ليكون المقسوم منها
ذكرناه فلحفظ
لضرب المركب في المركب عدة لطيفة ادرجناها لا توجد
في كتب القوم ورسائلهم تقنع المضروب ثم الضرب

صورة كل مفردة من مراتب المضروب
اولا في احاد المضروب فيه وارسم احاد
الحاصل في سطر حافظا لكل عشرة واحدا
لتزيد على حاصل ضربه بما بعدها ان
كان وان لم يحصل هناك احاد فضع
صفرا حافظا لكل عشرة صفرا ما غير
وان لم يكن هناك عدد فارسم المحفوظ
بعينه اخيرا ثم اضرب صورة ما ذكر
في مرتبة عشرات المضروب فيه كما مر
ارسم الحاصل تحت السطر المذكور مبتدا
من عشرات ثم مرتبة مآت وارسم الحاصل
تحت السطر الثاني مبتدا من المآت
وهكذا ومتى ضربت عددا في صفر او صفرا
في عدد او في مثله فارسم صفرا ان لم يكن
في ذهنك شيء او ما حفظته في ذهنك
مكانه ان كان وان كان في احاد احد المضروبين
او كليهما صفرا فارسمه يمين سطر الخارج مثاله
هذا العدد ٥٣٤٣٥٦ في هذا العدد
٤٩٥٣٥ عملنا كما ذكرنا صار هكذا

١٥٥

٢٦٧٩٤٨٩٢٦٥٥ وان شئت
ضربت احاد مراتب المضروب في كل
واحد من مراتب المضروب فيه اولا
فارسم الحاصل في سطر وتابعا الى آخر
فيه وهكذا وتمم العمل كما عرفت من
تفاوت اصلا هكذا
[illegible]

الهي كيف ادعوك وانا انا وكيف اقطع
رجائي منك وانت انت الهي اذا لم
اسئلك فتعطيني فمن ذا الذي اسئله
فيعطيني الهي اذا لم ادعك فتستجيب لي
فمن ذا الذي ادعوه فيستجيب لي الهي
اذا لم اتضرع اليك فترحمني فمن
ذا الذي اتضرع اليه فيرحمني الهي
فكما فلقت البحر لموسى عليه السلام
ونجيته من الغرق اسئلك ان تصلي
على محمد وآل محمد وان تنجيني مما انا
فيه وتفرج عني فرجا عاجلا غير آجل
بفضلك ورحمتك يا ارحم الراحمين

١٦١

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

